

<https://www.pecritiue.com>

نقد اقتصاد سیاسی
تیرماه ۱۴۰۲

سرمایه‌داری و گونه‌پرستی

جان سانبونماتسو



ترجمه‌ی کانال تلگرامی «ما حیوانات»



گونه‌پرستی یا سیستمی که از راه آن انسان‌ها به منظور اهدافشان بر سایر موجودات آگاه تسلط می‌یابند، آن‌ها را استثمار می‌کنند و می‌کشند، به هزاران سال قبل از توسعه‌ی سرمایه‌داری بازمی‌گردد. نسل‌های بی‌شماری از انسان‌ها برای اهداف مشترک گوناگون، حیوانات غیرانسانی را شکار یا صید می‌کردند و برای غذا، لباس، هنر یا تسکین خدایان پنهان می‌کشند. با این حال، با وجود تمام خشونت‌هایی که نسبت به سایر موجودات داشتند، انسان‌ها به‌طور کلی آن‌ها را بی‌رویه نکشتند، و تلقی آنان از سایر حیوانات نه صرفاً به‌عنوان اشیاء، بلکه همچون موجوداتی فی‌نفسه قدرتمند بود - موجوداتی دارای روح و جزء لاینفک نظم کیهانی. بنابراین، توانمندی انسانی تا حدی تحت کنترل باورهای مذهبی و متافیزیکی قرار داشت که محدودیت‌هایی را برای اعمال و آیین‌های انسانی کشتار تعیین می‌کرد.

اما با ظهور روابط سرمایه‌داری، که در حدود قرن شانزدهم در اروپا آغاز شد، آخرین قیدوبندهای فرهنگی و عملی برای سلطه‌ی کامل انسانی از بین رفت. از یک سو، انقلاب‌های علمی و فناورانه - که عمدتاً مصنوعات سرمایه‌داری هستند - قدرت سلطه‌ی انسان‌ها بر دیگر موجودات طبیعی را به‌شدت تقویت کرد. از سوی دیگر، ظهور یک سیستم توسعه‌ی اقتصادی مبتنی بر سود، بازارهای جهانی وسیعی را برای محصولات غیرانسانی به وجود آورد. تا پایان قرن بیستم، گونه‌پرستی تحت شرایط پیشرفته‌ی سرمایه‌داری سرانجام به‌عنوان یک سیستم توتالیتر و جهانی نظارت، کنترل فناورانه و کشتار جمعی بدون محدودیت‌های اخلاقی، مکانی، زمانی، بیولوژیکی یا هستی‌شناختی به اوج خود رسید. امروزه حیوانات غیرانسانی متولد شده در سیستم دامداری صنعتی تمام زندگی خود را در محیط‌های کاملاً مصنوعی می‌گذرانند که در آن بدن، رفتار و ذهن آن‌ها مجبور است کاملاً با نیازهای دنیای تحت مدیریت سرمایه مطابقت داشته باشد. برای مثال، با جوجه‌ها نه به‌عنوان موجوداتی آگاه و واجد احساس، بلکه همچون چیزی که باید بر اساس نیازهای سیستم شکل بگیرد، رفتار می‌شود. همان‌طور که کارن دیویس، به‌نقل از یک کتابچه‌ی راهنمای صنعت «طیور» با عنوان **تولید گوشت و تخم‌مرغ تجاری می‌گوید:**

... «فناوری به‌کاررفته درون ساختمان‌ها و تجهیزات» «به‌شکل ژنتیکی در خود جوجه تجسم یافته است.» ویژگی‌های فیزیکی و صفات رفتاری که «ضروری برای اهداف عملکرد تجاری» تلقی می‌شوند، باید «انطباق مداوم جوجه‌ها با سیستم‌های نگهداری و مدیریت مورد استفاده توسط تولیدکنندگان تجاری» را ممکن کند. همان‌طور که مایکل واتس می‌نویسد... آنچه در مورد جوجه قابل توجه است این است که «بدن بیولوژیکی» تا چه حد به‌شکل فیزیکی ساخته شده است تا نیازهای فرایند کار صنعتی را برآورده کند.» (Davis ۲۰۱۲، ۱۵-۱۶)

حیوانات غیرانسانی که در چنین شرایط جهنمی به دنیا می‌آیند نه صرفاً جسمانی بلکه از نظر وجودی رنج می‌برند. دیویس می‌نویسد که جوجه‌ها «با طبیعت اطراف، از دنیای بیرونی که به‌طور قابل‌درکی به دنیای درونی آن‌ها پاسخ می‌دهد، بیگانه هستند. هیچ کاری برای آن‌ها وجود ندارد که انجام دهند یا ببینند یا منتظر آن باشند، مجاز به هیچ اقدام ارادی نیستند و از هر فرصتی برای شادی یا شوق زندگی محروم هستند. فقط باید در یک خلأ وجودی متعفن بمانند تا زمانی که آن‌ها را بکشیم» (Davis ۲۰۱۲، ۳۷). چنین موجوداتی که «نمی‌توانند بمیرند»، مجبور می‌شوند «در شرایطی هم‌ارز تولد دوباره‌ی ابدی خود در یک مغاک بی‌انتهای نیست و نابود شوند» (Davis ۲۰۱۲، ۴۱).

با این حال، رفتار با مرغ‌ها در صنعت «طیور»، به همان اندازه که بد است، بدتر از رفتاری نیست که بسیاری از گونه‌های دیگر حیوانات غیرانسانی که در سیستم دامداری مکانیزه‌ی مدرن گرفتارش هستند تجربه می‌کنند. پوست گاوها و اسب‌ها معمولاً در حالی که زنده هستند کشته می‌شود، خوک‌ها را در تانک‌های جدا کردن مو تا حد مرگ داغ می‌کنند، گوساله‌های صنعت «گوشت گوساله» را قبل از فرستادنشان به کشتارگاه برای بریدن گلویشان در تاریکی مطلق در داخل آخورهای کوچک متعفن پرورش می‌دهند، در حالی که نمی‌توانند حرکت کنند یا بایستند - این فهرست همچنان ادامه دارد. چنین اعمالی به‌قدری خشن و بی‌رحمانه هستند که تصور می‌شود با نیت خاصی طراحی شده که قربانیان خود را عذاب دهند. با این حال، در واقعیت، تقریباً تمام خشونت‌هایی که امروزه توسط انسان‌ها بر سایر حیوانات اعمال می‌شود، نه

از ستمگری عامدانه، بلکه از ویژگی‌های عینی نظام اقتصادی ما – یعنی از سرمایه‌داری – ناشی می‌شود.

هم گونه‌پرستی و هم سرمایه‌داری را می‌توان به‌عنوان **شیوه‌های تولید** توصیف کرد، به معنایی که کارل مارکس و فریدریش انگلس برای توصیف «شکل مشخصی از فعالیت... افراد، شکل مشخصی از بیان زندگی آن‌ها، شیوهی معینی از زندگی از سوی آن‌ها» به کار بردند (Marx and Engels ۱۹۷۰, ۴۲). سرمایه‌داری تا آنجایی که بخش عمده‌ای از فعالیت اقتصادی یا تولیدی انسان حول انباشت خصوصی ثروت سازمان‌دهی می‌شود، یک شیوهی تولید است، و نیز به این دلیل که ارزش‌ها، باورها و هنجارهای سرمایه‌دارانه تمام جامعه را از بالا به پایین مقید به خود می‌کنند. گونه‌پرستی نیز، تا آنجا که ما موجوداتی هستیم که عمدتاً با تسلط، کنترل و کشتن سایر موجوداتِ حسمند زندگی خود را تداوم می‌بخشیم ممکن است به‌طور مشابه به‌عنوان یک شیوهی تولید در نظر گرفته شود. از بین دو شیوهی زندگی، گونه‌پرستی بدون شک اساسی‌تر است. این نه‌تنها به این دلیل است که تسلط و کنترل بر سایر گونه‌ها پیش‌شرط تمام انباشت سرمایه است، بلکه به این دلیل است که حیات نوعی ما، هویت ما به‌عنوان یک گونه، حول این سلطه سازمان‌دهی شده است. ما می‌توانیم بگوییم که گونه‌پرستی، وجه «باستانی» یا کهن‌ترین شیوهی زندگی و فعالیت تولیدی انسان است.^۱ حدود ۴۰ درصد از کل زمین در حال حاضر برای کشاورزی کشت می‌شود، و حدود سه‌چهارم از این زمین‌ها به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم برای پرورش سایر حیوانات برای کشتار استفاده می‌شود که دامداری حیوانات غیرانسانی را به گسترده‌ترین مصنوع انسانی روی کره‌ی زمین و برجسته‌ترین بیان فرهنگی آن به‌عنوان یک گونه تبدیل می‌کند. اگر این موضوع درست باشد، همان‌طور که مارکس و انگلس نوشتند، که «افراد به‌شکلی زندگی خود را

^۱ همان‌طور که در جاهای دیگر گفته‌ام، گونه‌پرستی در واقع یکی از معدود عناصر اساسی شرایط انسانی است – ساختاری وجودی که به انسان‌ها احساس هویت و «کرامت» می‌دهد. Sanbonmatsu (۲۰۱۲) را ببینید.

بیان می‌کنند، که هستند»، پس گونه‌پرستی شیوه‌ی زندگی انسان و شاید حتی به‌نوعی معنای زندگی انسان است.

قرن‌ها طول کشید تا مناسبات سرمایه‌داری تمام‌عیار در اروپا و در نهایت در هر جای دیگر برقرار شود. با این حال، هنگامی که این روابط به‌شکلی باثبات برقرار شد، زندگی حیوانات غیرانسانی دچار تنزلی شدید شد. از دوره‌ی تکوین سرمایه‌داری صنعتی می‌توان از جمله مصیبت‌هایی چون، انقراض جمعی گونه‌ها، شکنجه‌ی حیوانات غیرانسانی در آزمایشگاه‌ها، ایجاد باغ‌وحش‌ها و آکواریوم‌ها، و تا اوایل قرن بیستم، حبس فشرده‌ی «صنعتی» و کشتار جمعی مکانیزه‌ی سایر حیوانات را مشخص کرد. گستردگی و شدت خشونت انسانی جاری علیه غیرانسان‌ها در تاریخ بی‌سابقه است: حدود ۵۰ میلیارد پستاندار خشکی و ماکیان و بیش از ۱۰۰ میلیارد حیوان دریایی هر ساله به‌وسیله‌ی صنایع تجاری سلاخی می‌شوند. در همین حال، ما در بزرگترین رویداد انقراض جمعی گونه‌ها در ۶۰ میلیون سال گذشته زندگی می‌کنیم. فرهنگ‌ها و تمدن‌های انسانی ویرانگر زیادی در طول اعصار وجود داشته است، اما فقط سرمایه‌داری خود را به‌عنوان عامل واقعی نابودی همگانی اثبات کرده و از این‌رو خود را در همه‌جا همچون ستیزه‌گر با تمام زندگی حیوانی غیرانسانی نشان داده است. به بیان ساده، سرمایه‌داری بالاترین شکل گونه‌پرستی، «ایده‌آل» یا محقق‌ترین - و در نتیجه مخرب‌ترین - از اشکال بی‌شماری است که گونه‌پرستی می‌تواند متصور باشد.

نظام کالایی

مدت‌ها قبل از اینکه حیوانات غیرانسانی از نظر فیزیکی محو شوند، از نظر مفهومی نابود می‌شوند. از منظر سرمایه، سایر حیوانات افرادی آگاه، موجوداتی با تجربیات، زندگی و علایق خود نیستند، بلکه واحدهای قابل مبادله هستند - چیزهایی که به میل خود باید دست‌کاری و در اختیار گرفته شوند. نه دانشمندی که آن‌ها را تشریح یا مسموم می‌کنند، و نه دامدارانی که آن‌ها را برای کشتار پرورش می‌دهند، هیچ‌گاه به حیوانات غیرانسان نامی نمی‌دهند، زیرا آن‌ها نه به‌عنوان افراد منحصربه‌فرد، بلکه به‌عنوان کمیت‌ها، به‌عنوان انتزاع‌هایی درون سیستمی از مفاهیم مجرد تلقی می‌شوند.

آن‌ها برای سرمایه‌دار فقط به‌عنوان ورودی‌های یک سیستم کنترل و نابودی وجود دارند - «قرارداد تحویل آتی گوشت خوک»، مقادیر زیادی که باید به حراج گذاشته شوند، «کالایی با شماره‌ی ۹۱۳» و غیره. این محور سوپژکتیویته‌ی غیرانسانی یا «شخص‌بودگی» اثر مستقیم سیستم تولید کالایی است.

وقتی مردم به سرمایه‌داری فکر می‌کنند، معمولاً کسب‌وکارهایی را در نظر می‌آورند که محصولات مفید را به افرادی که به آن‌ها نیاز دارند می‌فروشند. با این حال، چنین تصویری ماهیت پیچیده و مخرب سرمایه‌داری را به‌عنوان یک سیستم سلطه‌ی اجتماعی، استثمار و اجبار نادیده می‌گیرد. دو ویژگی سرمایه‌داری به‌ویژه آن را یک شکل مخرب و تاریخاً متمایز از زندگی اجتماعی و اقتصادی نشان می‌دهد که آن را از تمام شیوه‌های قبلی زندگی اقتصادی و اجتماعی جدا می‌کند. اول، تحت مناسبات سرمایه‌داری، ابزارهای زندگی اقتصادی و اجتماعی انسان - از جمله کار (یا نیروی کار) کارگران انسانی - به‌طور خصوصی در اختیار گروه یا طبقه‌ی کوچکی از افراد است. دوم، کالاها نه برای رفع نیازهای انسانی یا اجتماعی خاص، بلکه صرفاً به‌منظور ایجاد سود برای طبقه‌ی مالک تولید می‌شوند. این دو جنبه‌ی سرمایه‌داری با هم - مالکیت طبقه‌ی واحد و تولید کالا برای مبادله به‌جای استفاده - ستون‌های دوگانه‌ی سیستم گونه‌پرستی مدرن هستند.

کلمه‌ی انگلیسی **capital** که از آن عبارت **سرمایه‌داری** را می‌گیریم، از عبارت فرانسوی قدیم **caput** به معنای «سر گاو - [به‌عنوان واحد شمارش - مترجم]» گرفته شده است و به ما یادآوری می‌کند که حیوانات اهلی غیرانسانی به‌عنوان یکی از اولین اشکال مالکیت و ثروت خصوصی و در نتیجه نابرابری و سلسله‌مراتب در فرهنگ انسانی نیز عمل می‌کردند. (Nibert ۲۰۰۲). با این حال، وضعیت سایر حیوانات به‌عنوان **دارایی** نیست که بر سرنوشت ناگوار آن‌ها در سرمایه‌داری صحنه می‌گذارد، بلکه وضعیت آن‌ها به‌عنوان **کالا** است. بنابراین، اگر بخواهیم دلیل وضعیت هولناک حیوانات غیرانسانی امروزی را بفهمیم، لازم است که ماهیت نظام کالایی را به‌طور مفصل بررسی کنیم.

قبل از ظهور روابط کامل سرمایه‌داری، انسان‌ها عمدتاً اجناس را به‌منظور تأمین

خواسته‌ها و نیازهای جوامع خود تولید می‌کردند. فعالیت اقتصادی فعالیتی کاربردی و تولید تابع ارزش‌ها و هنجارهای جمعی بود. مردمان باستان به شکار، برداشت چغندر، بافت سبید، ساخت ماسک‌های مناسب، و غیره مبادرت می‌کردند، و اجناس را - ذرت، زیتون، «دام» و غیره - نه عمدتاً به منظور فروش بلکه به منظور حفظ شکلی از زندگی که برای آن‌ها معنادار بود تولید می‌کردند. نه ظهور اولین بازارها و نه معرفی پول به عنوان وسیله‌ی مبادله، این واقعیت را تغییر نداد که چیزهایی که انسان‌ها تولید می‌کردند، در درجه‌ی اول، حفظ شیوه‌های زندگی موجود آن‌ها بود.^۲ در نتیجه، مصرف سرانه‌ی انسان از حیوانات غیرانسانی، تا حدی به دلیل ناپایداری و ناامنی تولید مواد غذایی، اما مهمتر از آن به دلیل این واقعیت که تولید اقتصادی حول محور بازتولید یا تداوم ساده‌ی ساختارهای زندگی روزمره‌ی انسان سازمان‌دهی شده بود برای هزاران سال نسبتاً ثابت باقی ماند. در بیشتر فرهنگ‌های بشری، مردم عمدتاً با مواد گیاهی زندگی می‌کردند، و گوشت حیوانات غیرانسان، شیر آن‌ها، پنیر حاصل از شیر آن‌ها نقشی فرعی در رژیم غذایی انسان ایفا می‌کرد.

اما ظهور سرمایه‌داری تمام این‌ها را تغییر داد. تولید اجناس برای اولین بار از تأمین مستقیم خواسته‌ها و نیازهای انسان جدا شد و در عوض حول آن چیزی که مارکس آن را **ارزش مبادله‌ای** نامید، یا ارزشی که کالاها می‌توانند در بازار داشته باشند، سازمان‌دهی شد. هرچقدر هم که به نظر عجیب و معیوب به نظر برسد - و همین طور هم هست - امروزه کالاها نه برای استفاده، بلکه صرفاً برای فروش تولید می‌شوند تا برای طبقه‌ی مالک سود ایجاد کنند. از جمله، این امر نامتعارف توضیح می‌دهد که چرا پس از پنج قرن توسعه‌ی سرمایه‌داری، بیش از نیمی از نسل بشر هنوز با تنها ۲ دلار

^۲ این بدان معنا نیست که ثمرات کار در دنیای باستان به طور عادلانه توزیع می‌شد - سلسله‌مراتب اجتماعی یکی از ویژگی‌های تمام تمدن‌های باستانی بود که ثروت و موقعیت عمدتاً توسط طبقه و خویشاوندی تعیین می‌شد. با وجود این، برای قرن‌های متمادی فعالیت اقتصادی به ترتیبات و نیازهای سنتی جامعه پایبندی نزدیکی داشت. به عنوان مثال، در طول دوره‌ی فئودالی در اروپا، «محصولات» کشاورزی، از جمله حیوانات غیرانسانی، یا مستقیماً توسط خود تولیدکنندگان روستایی مصرف می‌شد، یا توسط اشراف به عنوان مالیات یا به نحو دیگری تصاحب می‌شد، تا بتوانند امتیازات سنتی و روش زندگی خود را حفظ کنند. ثروت خانواده و قبیله ارثی بود، نه «کارآفرینانه».

در روز یا کمتر زندگی می‌کنند، در حالی که ۶۲ نفر ثروتمندترین افراد روی زمین امروز دارای ثروت بیشتری از ۳/۵ میلیارد انسان فقیر هستند (آکسفام ۲۰۱۶). اگرچه عموماً اعتقاد بر این است که فقر جهانی به دلیل منابع کمیاب است، غذا، پوشاک و سرپناه برای رفع نیازهای هر انسان روی زمین بیش از اندازه‌ی کافی وجود دارد. نابرابری نه از کمبود، بلکه از این واقعیت ناشی می‌شود که تمامی نوع بشر (یا تقریباً این میزان) به کار و تلاش مشقت‌بار واداشته شده‌اند تا تعداد انگشت‌شماری از افراد قدرتمند را که به‌جای استفاده، کالاها را برای فروش تولید می‌کنند به ثروت برسانند.

این پویایی پیامدهای عمیقی برای استثمار غیرانسانی دارد. اگرچه عموماً فرض بر این است که دلیل بازتولید، پرورش و کشتار موجودات غیرانسانی به‌دست دامداران و صنایع وابسته به آن تدارک چیزی برای خوردن یا پوشیدن انسان‌هاست، اما حقیقت کاملاً خلاف این است. مانند هر کالای دیگری، موجودات غیرانسانی در واقع نه برای خورده شدن یا پوشیده شدن، بلکه برای **فروش** به دنیا آورده می‌شوند. این توضیح می‌دهد که چرا وقتی قیمت برخی از محصولات حیوانی غیرانسانی در بازار به‌طور ناگهانی به دلیل تولید بیش از حد کاهش می‌یابد، دامداران و مشاغل وابسته عمداً ذخایر کالاهای خود را برای تثبیت قیمت‌ها از بین می‌برند. برای مثال، در شش ماه اول سال ۲۰۱۵، تولیدکنندگان «لبنیات» در شمال شرقی ایالات متحده، پس از کاهش قیمت این کالا، ۳۱ میلیون پوند شیر گاو را به جای اینکه بفروشند یا اهدا کنند، در چاله‌های کود بسیار بزرگ ریختند. در آن زمان، اریک مایر، رئیس HighGround Dairy (یک دلال سرمایه‌دار محصولات «لبنی» در شیکاگو)، اظهار داشت: «جهان به شیر کمتری نیاز دارد» (Mulvany ۲۰۱۵). با این حال، همان‌طور که این گفته نشان می‌دهد، نیاز در سرمایه‌داری یک مفهوم کاملاً نسبی است، زیرا در زمان اظهارات مایر، بیش از ۴۰ میلیون نفر از مردم آمریکای شمالی زیر خط فقر زندگی می‌کردند، در حالی که ده‌ها میلیون نفر دیگر در سراسر آمریکای مرکزی و جنوبی حتی وضعیت بدتری داشتند. پس منظور مایر این نبود که جهان به شیر کمتری نیاز دارد، بلکه این بود که صنعت «لبنیات» به میزان کمتری از آن نیاز دارد تا بدین ترتیب سودآوری شرکت در بخش «لبنیات» به‌سرعت احیا شود.

از این رو، گسست عجیبی در سرمایه‌داری بین نیاز و ارزش، یا بین آنچه برای زندگی مفید است و آنچه صرفاً برای تولید ثروت بیشتر برای کسانی است که از قبل بیش از سهم درخور و واقعی خود از آن دارند، وجود دارد. اگر کشاورزی با هدف ارائه‌ی غذای مغذی و پایدار به همه سازمان‌دهی می‌شد، نه با هدف حداکثر کردن سود خصوصی، احتمالاً همگی ما وگن می‌شدیم، زیرا پرورش میلیاردها حیوان دیگر برای مصرف، بدون شک ناکارآمدترین و از نظر زیست‌محیطی مضرترین و غیراخلاقی‌ترین سیستم تولید مواد غذایی موجود است. در عوض، تحت سیستم تولید سرمایه‌داری کنونی، ما شاهد افزایش مستمر کمیت و تنوع محصولات حیوانی غیرانسانی هستیم. برای مثال، تنها بین سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۷۰، سرانه‌ی مصرف گوشت در ایالات متحده به میزان حیرت‌آور ۴۰۰ درصد افزایش یافت و در حالی که مصرف کل گوشت غیرانسانی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ کاهش یافت - در نتیجه‌ی دو رکود اقتصادی و افزایش نگرانی عمومی در مورد پیامدهای نامطلوب سلامتی ناشی از خوردن «گوشت گاو» و «گوشت خوک» - مصرف «گوشت» امروزه دوباره در حال افزایش است که عمدتاً به دلیل ارزان‌تر بودن کالاهای و گرایش عمومی برای محصولات حیوانی ارگانیک است.^۳ در عین حال تقاضای جهانی برای تولید «گوشت» عمدتاً به دلیل ظهور طبقه‌ی متوسط جدید در چین، جایی که افزایش مصرف «گوشت» با موقعیت اجتماعی بالاتر مرتبط است افزایش یافته است.

با این حال، درک این نکته مهم است که خودِ تقاضا متأثر از سرمایه‌داری است. اگرچه بسیاری از مردم این تصور را دارند که تولید کالاهای در جامعه‌ی ما توسط چیزی به نام «تقاضای مصرف‌کننده» هدایت می‌شود، که شرکت‌ها به آن پاسخ می‌دهند، چنین دیدگاهی از کارکرد اقتصاد اشتباه است. این مصرف نیست که باعث تولید می‌شود، بلکه برعکس است. خواسته‌ها و نیازهای مصرف‌کنندگان در اقتصاد تا آنجا نقش دارند که شرکت‌ها مجبورند محصولات را تولید کنند که مردم بخرند. بنابراین تمام کالاهای باید ارزش مصرف مفروضی داشته باشند، در غیر این صورت خریدار پیدا نخواهند کرد. اما

^۳ طبق گزارش رابوبانک (۲۰۱۶)، سال ۲۰۱۵ «بزرگترین افزایش [سالانه] مصرف گوشت در ایالات متحده را از زمان هراس مربوط به غذا در دهه‌ی ۱۹۷۰ نشان داد»، یک جهش ۵ درصدی در یک سال.

این صنعت سرمایه‌داری است، نه مصرف‌کننده، که تصمیمات سرمایه‌گذاری را در مورد آنچه باید تولید شود می‌گیرد. آیفون به این دلیل به وجود نیامد که مردم برای داشتن آن مصرانه تقاضا می‌کردند، بلکه به این دلیل که شرکت اپل تصمیم گرفت آن را تولید و برایش بازار ایجاد کند. مصرف‌کنندگان با تظاهرات خیابانی یا گروه‌های ارزیابی خواستار امگا ۳ (استخراج شده از ماهی مرده) در آب پرتقال خود نشدند، بلکه به این دلیل بود که صنعت پرتقال به دنبال راه‌های جدیدی برای تنوع بخشیدن به محصولات خود بود. سرمایه‌داران در واقع تقریباً به همان اندازه که برای تولید کالا خرج می‌کنند، برای تولید تقاضا نیز هزینه می‌کنند. آن‌ها مجبورند، زیرا زمانی که مصرف‌کننده می‌شود، همان‌طور که در زمان رکود اقتصادی، اعتصاب و موارد مشابه اتفاق می‌افتد، سرمایه‌داران ناگهان خود را قادر به پرداخت صورت‌حساب‌های خود نمی‌بینند و با کالاها، کارخانه‌ها و کارگران تحت‌استخدام مازاد روی دست‌مانده مواجه می‌شوند. چنین اختلالاتی نه تنها می‌تواند پرهزینه، بلکه می‌تواند از نظر اقتصادی نیز مخرب باشد، چه برای مشاغل یا صنایع فردی و یا حتی یک اقتصاد ملی یا جهانی. بنابراین صاحبان مشاغل باید به‌طور مداوم بازارهای جدیدی بیابند یا بازارهای موجود را برای کالاها و خدمات خود گسترش دهند یا در بازار گسترده‌تر نابود شوند. بنابراین، گسترش حوزه‌ی مصرف - با افزایش نرخ مصرف و افزایش تعداد و تنوع کالاهای عرضه شده - یک ضرورت ساختاری برای سرمایه‌داران است. به همین دلیل است که تعداد غیرانسان‌هایی که توسط انسان‌ها به دنیا آورده می‌شوند همیشه در حال افزایش است، و به همین دلیل است که بدن‌های غیرانسانی به مجموعه‌ای سرسام‌آور از کالاها تبدیل می‌شوند، از «مرغ مک ناگت» و موش‌های آزمایشگاهی که به شکل ژنتیکی دست‌کاری شده گرفته تا چیپس سیب‌زمینی با طعم «بیکن»، سبک‌های جدید کت‌ها و چکمه‌های «خزدار»، برش‌های خشک گوشت بوفالوی ارگانیک و سوتین‌های چرمی - به معنای صدها هزار کالای حیوانی جدید در هر سال.

کلید این گسترش مستمر سیستم تولید گونه‌پرست را باید دوباره در ماهیت کالا جستجو کرد. مارکس معتقد بود که تحت مناسبات سرمایه‌داری، هر کالایی، گویی، نوعی زندگی دوگانه در پی دارد. یک کالا به‌تنهایی به‌عنوان یک شیء مورد استفاده،

صرفاً به‌عنوان خودش ظاهر می‌شود، موجودیتی که دارای ویژگی‌ها و کیفیت‌های مادی معینی است که آن را منحصرأ آن‌گونه که هست می‌سازد. برای مثال، یک صندلی به‌عنوان یک شیء حسی و مشخص وجود دارد. دارای خواص خاصی (رنگ، جرم و بافت) است که آن را برای اهداف مختلف قابل استفاده می‌کند. **ارزش مصرف** متعارف یک صندلی این است که روی آن بنشینید. با این حال، یک صندلی ممکن است کاربردهای دیگری نیز پیدا کند. به‌عنوان مثال، یک صندلی زیبا می‌تواند موضوعی برای ارزیابی زیبایی‌شناسی باشد؛ صندلی‌ای که روی صحنه‌ی تئاتر قرار می‌گیرد، ممکن است توسط بازیگری که نقشی را در یک نمایشنامه بازی می‌کند، به‌صورت تهدیدآمیز در هوا تکان داده شود؛ صندلی‌ها در طول محاصره‌ی لنینگراد توسط نازی‌ها به‌عنوان هیزم خرد شدند. در واقع، اشیاء دارای **ارزش‌های مصرف** متعددی از این دست هستند، و برای هزاران سال، قبل از توسعه‌ی بازارهای مدرن، این **تمام** چیزی است که مصنوعات تولید شده توسط انسان‌ها و سایر حیوانات تا به حال داشته‌اند - یعنی ارزش‌های مصرفی یا کاربردها.

با این حال، هنگامی که پول و بازار ظهور کردند، مقایسه‌ی انواع مختلف اشیاء با یکدیگر به‌عنوان ارزش‌های صرفاً کمی امکان‌پذیر شد. پس از آن مصنوعات شروع به ایجاد یک زندگی درونی مخفی خود به‌عنوان ارزش‌های **مبادله** کردند. امروزه، به‌محض ورود کالای تولید شده به بازار، مصنوعی که برای اولین بار به‌سادگی به‌عنوان یک شیء با کاربردهای خاص در جهان ظاهر شد، ناگهان یک ویژگی غیرعادی پیدا می‌کند: به‌جای اینکه ظاهری به‌خود بگیرد و به‌عنوان چیزی مادی شکل گیرد، در شکل چیزی نامشهود و حتی خیالی ظاهر می‌شود - یعنی یک ارزش کمی یا انتزاعی که امکان مبادله‌ی آن را با کالاهای دیگر در بازار فراهم می‌کند. در نتیجه، چیزهایی که در واقعیت موجودیت‌هایی یکسان نیستند، به‌طور جادویی از طریق نسبت محض ریاضی به هم‌ارزهای یکدیگر تبدیل می‌شوند. یک مایع قابل احتراق - نفت - اکنون به ۳/۲۰ دلار در هر گالن می‌رسد. تابلویی از ون گوگ که وجود خود را به‌عنوان بیانی از زندگی معنوی و عاطفی یک هنرمند آغاز کرد، در حراجی به‌طرز جادویی به ۵۰ میلیون دلار تبدیل شد. شیر گاو که برای تغذیه‌ی بچه‌اش تولید شده، هر قوطی ۲/۵ دلار می‌شود.

در همین حال، یک «بره‌ی بهاری - بره زیر ۳ ماه - مترجم»^۴ در قصای‌ها ۱۸ دلار می‌شود. همان‌طور که مارکس گفت، برای اینکه چیزی به‌عنوان یک کالا در بازار ظاهر شود، ابتدا لازم است «وجود آن به‌عنوان یک چیز مادی از دید خارج شود» (Marx ۱۹۷۸, ۳۰۵).^۴ از منظر سرمایه که فقط از نگاه ارزش مبادله‌ای می‌بیند، هیچ تفاوت کیفی بین یک اتومبیل، یک خانه‌ی شهری مجلل، میزی از چوب‌های سرخ باستانی، یک شامپانزه متعلق به باغ‌وحش، یا خوک پرورش‌یافته برای کشتار وجود ندارد. : هر یک فقط به‌عنوان یک کمیت ارزش دارد، یک ارزش انتزاعی نسبت به دیگری. سرمایه مانند شعبده‌بازی که توجه مخاطب خود را بر چیزی فرعی یا غیرضروری متمرکز می‌کند تا ماهیت واقعی یک توهم را پنهان کند، دائماً ماهیت واقعی کالاهایی را که می‌خریم پوشش می‌دهد و روابط پیچیده‌ی اجتماعی و بوم‌شناختی را که در تولید آن‌ها شرکت دارد از دید پنهان می‌کند.

همان‌طور که مارکس و انگلس در **مانیفست کمونیست** بیان کردند، امروزه الزام ساختاری بازار سرمایه‌داری در «لانه‌گزینی در همه‌جا، مستقر شدن در همه‌جا، ایجاد ارتباطات در همه‌جا»، یک سیستم واقعاً جهانی‌شده‌ی مبادله‌ی گونه‌پرستانه را ایجاد کرده است. جنگل‌های بارانی در برزیل برای چرای «احشام» سوزانده می‌شوند که گوشت آن‌ها به مصرف‌کنندگان ژاپنی، کانادایی و آلمانی فروخته می‌شود. موش‌هایی که توسط آزمایشگاه‌های چارلز ریور در ماساچوست مهندسی ژنتیک شده‌اند ممکن است به پژوهشگران در آزمایشگاه‌های چین، بلژیک یا آرژانتین صادر شوند. «خز» گرفته شده از حیوانات غیرانسانی که به‌طرز وحشیانه‌ای در کانادا یا سوئد کشته شده‌اند، سرانجام به‌عنوان تزئین «خز» روی کت‌های فروخته‌شده در فروشگاه‌های تارگت در مینیسوپولیس ظاهر می‌شود. این ادغام بدن حیوانات غیرانسانی در بازارهای جهانی، از منظر سرمایه، «پاداش» افزوده‌ای دارد که سیستم را از انتقاد محافظت می‌کند. مجموعه‌ی سرسام‌آور محصولات حیوانی غیرانسانی ارائه شده در بازار، همراه با

^۴ همان‌طور که مارکس گفت، نه یک سر سوزن ارزش مبادله در ارزش مصرف وجود دارد و نه ذره‌ای ارزش مصرف در ارزش مبادله. ممکن است بگوییم که این دو ارزش در واقع در سطوح مختلف هستی ساکن هستند.

پیچیدگی زنجیره‌ی تأمین کالا - تودرتویی منافع شرکت‌ها و دولت و بوروکراسی‌های متنوعی که پشت هر کالای جهانی ایستاده‌اند - مسئولیت‌پذیری نهادها و ذی‌نفعان خاص را برای خشونت آن‌ها دشوار می‌کند. به‌ویژه، ویژگی اسرارآمیز نظام کالایی، آموزش دادن به مردم در مورد هزینه‌های واقعی اخلاقی، زیست‌محیطی و معنوی تولید سرمایه‌داری را برای طرفداران تغییرات اجتماعی - مانند هواداران حقوق حیوانات غیرانسانی - دشوار می‌سازد.

مصرف‌کنندگانی که در برگر کینگ «همبرگر» می‌خرند، فقط کالایی مانند سایر کالاها - یک محصول مصرفی - را می‌بینند، نه فرایندهای کار یا پیامدهای زیست‌محیطی غذایشان را. سیستم آن‌ها را در برابر آگاهی از رنج **بومیان فقیر** که توسط گله‌داران بزرگ «احشام» به زور اسلحه از سرزمین‌شان آواره شده‌اند و سپس برای نگهداری از «احشام» با دستمزد ناچیزی استخدام شده‌اند، محافظت می‌کند. همچنین آن‌ها را از هرگونه آگاهی در مورد گاوهایی که با خشونت جان داده‌اند تا بتوان آن‌ها را قطعه‌قطعه و تبدیل به «گوشت گاو» کرد، و رنج میمون‌های ماکاک و سایر حیواناتی که پس از سوزاندن جنگل‌های بارانی‌شان از شدت گرسنگی مردند، محافظت می‌کند. این مصرف‌کنندگان هرگز نه از حساسیت‌زدایی عاطفی کارگران کشتارگاه که برای بریدن هرروزه‌ی گلوی گاوهای وحشت‌زده دستمزدی که تکافوی زندگی‌شان را نمی‌دهد دریافت می‌کنند و نه از نهادهای سیاسی و قانونی، الیگارش‌های نظامی فاسد، قراردادهای تجاری، و غیره آگاه نمی‌شوند که با هم شبکه‌ی جهانی پیچیده‌ای را تشکیل داده‌اند که منجر به تولید «برگر» می‌شود.

به همین ترتیب، این واقعیت که دلفین‌ها ممکن است احساسات، مناسبات با دلفین‌های دیگر، خاطرات و غیره داشته باشند، برای شرکت‌های ژاپنی که گوشت دلفین را پردازش می‌کنند و می‌فروشند، و همچنین برای ماهیگیرانی که برای کشتن آن‌ها استخدام شده‌اند، اهمیتی ندارد. این واقعیت که خوک‌ها موجوداتی کنجکاو و پرعاطفه با نیازها و علایق هستند، برای دامداری که آن‌ها را پرورش می‌دهد و می‌فروشد نیز اهمیتی ندارد، مگر اینکه سلامت جسمانی آن‌ها بر آنچه که او می‌تواند در ازای آن‌ها در حراج به دست آورد تأثیر بگذارد. و این ماجرا به همین ترتیب با هر «کالای» دیگر حیوانی ادامه می‌یابد. در سرمایه‌داری، ویژگی‌های واقعی حیوانات غیرانسان و

جنبه‌های وجودی آن‌ها که معرف کیستی و چیستی آن‌هاست (افرادی آگاه) نه تنها بی‌ارزش، بلکه محو می‌شوند. وقتی تصور شود که غیرانسان‌های کالایی شده دیگر ارزش تجاری در سیستم مبادله ندارند، در نتیجه سر به نیست می‌شوند، به همان شیوه‌ای که یک تولیدکننده‌ی کفش می‌تواند از شر کفش‌های فصل گذشته با فرستادن آن‌ها به محل دفن زباله راحت شود.

در سال ۲۰۰۱، زمانی که گوسفندان، خوک‌ها و گاوها در بریتانیا به بیماری تب برفکی مبتلا شدند، مقامات دستور کشتار و سوزاندن جمعی ۱۰ میلیون حیوان پرورشی در انگلستان، ولز، اسکاتلند و ایرلند را در تلاش برای ریشه‌کنی تمام آثار این بیماری قبل از اینکه آسیب تجاری بیشتری به گله‌های حیوانات غیرانسانی وارد کند صادر کردند. برخی از دامداران آشکارا گریستند و به معنای واقعی کلمه شاهد دود شدن دارایی‌های تجاری خود بودند. چنین **معدوم‌سازی‌هایی** به‌طور منظم در سراسر صنعت حیوانات غیرانسانی اتفاق می‌افتد، زیرا دامداران به شیوع بیماری با خشونت جمعی بی‌رحمانه پاسخ می‌دهند. در موردی دیگر، سه سال پس از بحران تب برفکی در بریتانیا، کشتار وحشتناک‌تری در سراسر آسیا به راه افتاد که صدها میلیون مرغ، اردک و سایر پرندگان در تلاش برای مهار شیوع آنفولانزای مرغی قتل‌عام شدند. (ویروس H۱N۱). در برخی موارد، به جوجه‌ها تا مرگشان ضربه وارد می‌کردند یا زنده به گور یا زنده سوزانده می‌شدند، در حالی که انبوهی از انسان‌ها به تماشای این منظره ایستاده بودند. در سال ۲۰۱۵، تنها در ایالات متحده، حدود ۳۰ میلیون پرنده برای جلوگیری از شیوع H۱N۱ کشته شدند. حتی نوسانات ساده‌ی قیمت در بازارهای ملی و بین‌المللی می‌تواند موجب فوران ناگهانی چنین خشونت جمعی شود، مانند زمانی که کاهش قیمت کالاها انگیزه‌ای را برای شرکت‌های کشاورزی و دامداری ایجاد می‌کند تا «موجودی» غیرانسانی مازاد خود را نابود کنند.

اگرچه بدترین جنایات ارتكابی علیه حیوانات غیرانسانی معمولاً در مراکز نگهداری فشرده و در مقیاس بزرگ رخ می‌دهد، بی‌تفاوتی بنیادی نسبت به زندگی فردی غیرانسانی در تمام اشکال دامداری غیرانسانی وجود دارد. دامداران در مزارع کوچک انگیزه یا آن دل‌خوشی را ندارند که روی شخصیت‌ها یا نیازهای فردی موجوداتی که

پرورش می‌دهند تمرکز کنند. آن‌ها از ارزان‌ترین مواد موجود برای ساخت مسکن اسیران خود استفاده می‌کنند، ارزان‌ترین خوراک را برای نگهداری از آن‌ها می‌خرند، ارزان‌ترین نیروی انسانی را برای گله‌داری یا سلاخی آن‌ها به کار می‌گیرند و غیره. برای دامدار، در واقع حیوانات غیرانسانی در مسیر تبدیل شدن به ارزش اهمیت دارند. در نتیجه، آن‌ها فقط تا زمانی مجاز به زندگی هستند که زندگی آن‌ها ضروری باشد - و نه یک لحظه بیشتر. زندگی یک مرغ یا خوک در بهترین مزارع کوچک، که در آن حیوانات غیرانسانی ممکن است به فضای آزاد دسترسی داشته و مجاز به برقراری روابط دوستانه با یکدیگر باشند، به جای اینکه در آلونک‌های بزرگ شلوغ یا در محفظه‌های حاملگی محبوس شوند، ممکن است به‌طور قابل توجهی بهتر از زندگی یک مرغ یا خوک پرورش‌یافته در حبس فشرده باشد. با این حال، ماهیت اساسی رابطه‌ی میان انسان و حیوانات غیرانسان یکی از عریان‌ترین بهره‌کشی‌های تجاری باقی می‌ماند: حتی دامدار کمتر سنگدل نیز حیوانات غیرانسانی خود را به این دلیل پرورش می‌دهد که با مرگ خشونت‌آمیزشان سود ببرد و علاوه بر این آن‌ها را در کسری از طول عمر طبیعی‌شان می‌کشد. بردگان در جنوب‌قیل از جنگ‌های داخلی نیز در معرض درجات و شرایط متفاوتی از ظلم قرار داشتند، بسته به عواملی مانند اندازه‌ی عملیات مزرعه، هنجارهای فرهنگی محلی، و خلق‌و‌خوی فردی اربابان و سرپرستان. با این حال، در نهایت، رابطه‌ی بنیادی میان بردگان و برده‌داران رابطه‌ای مبتنی بر استثمار، تجاوز و خشونت باقی ماند و وضعیت بردگان به‌عنوان کالا، آن‌ها را کاملاً در گرو هوی و هوس و ترحم صاحبان منفرد خود قرار داد. امروز شرایط در مورد میلیاردها موجود غیرانسانی که در سیستم دامداری گرفتار شده‌اند، بر همین اساس است.

مایکل پولن، کارشناس مواد غذایی و روزنامه‌نگار و سایر طرفداران جنبش مصرف‌کننده‌ی غذاهای ارگانیک و بومی پیشنهاد کرده‌اند که خصوصی‌شدن کشاورزی و دامداری را می‌توان با گسترش مزارع کوچک، خانوادگی و ارگانیک معکوس کرد. با این حال، نیروهای بازار در واقع در جهت مخالف حرکت می‌کنند و فشار غیرقابل مقاومتی را بر بسیاری از مزرعه‌داران کوچک وارد می‌کنند تا مدیریت و مالکیت مزارع خود را به شرکت‌های بزرگ‌تر واگذار کنند. به‌عنوان مثال، در سال ۲۰۱۶، گروه‌های ذی‌نفع کشاورزی و دامداری تجاری ائتلافی را با دامداران خانوادگی در حال مبارزه در

داکوتای شمالی به‌عنوان بخشی از استراتژی آن‌ها برای لغو قانون ۱۹۳۲ که همه جز خانواده‌های ساکن را از مالکیت مزارع در ایالت منع می‌کرد، ایجاد کردند. طرفداران محلی به این دلیل به‌دنبال لغو حمایت از مزارع خانوادگی بودند که «کسب‌وکار کشاورزی و دامداری در داکوتای شمالی برای رقابتی ماندن نیاز به تکامل دارد: لبنیات و مزارع خوک در سال‌های اخیر کاهش یافته‌اند و بسیاری از مردم را بر آن داشته تا استدلال کنند که صنایع می‌توانند تقویت شوند». کیتی هگر، یک دامدار که از این لایحه حمایت کرد، به یکی از خبرنگاران گفت: «ما تصویری هالیوودی از مزرعه در ذهن داریم، با گاوهای شیری، چند خوک، چند مرغ. کمتر مزرعه‌ای وجود دارد که چنین باشد. کشاورزی و دامداری یک تجارت است. بنابراین، اگر ما به‌دنبال حفظ کشاورزی در ایالت داکوتای شمالی هستیم، باید ببینیم چگونه می‌توانیم تجارت بنا کنیم» (Bosman ۲۰۱۶).

محصولات حیوانی غیرانسانی «ارگانیک» و «با اصول انسانی» بدون شک همچنان برای بخشی از طبقات متوسط و بالا جذاب خواهند بود. اما «برند» «گوشت با اصول انسانی» نه می‌تواند و نه قرار است با کالاهای ارزان‌تر حیوانی غیرانسانی تولید شده از طریق روش‌های دامداری فشرده‌ی صنعتی، جایی که «برند» به معنای ارزانی یا مقرون‌به‌صرفه بودن است، رقابت کند. در ضمن، از آنجایی که دامداری صنعتی در واقع کارآمدتر از پرورش حیوانات غیرانسانی در مراتع یا مزارع کوچکتر است، فشارهای مشابهی که سرمایه‌داران را در وهله‌ی اول به‌سمت استفاده از تکنیک‌های صنعتی پرورش حیوانات غیرانسانی سوق داد، احتمالاً در آینده با افزایش تقاضای جهانی برای «گوشت» و سایر محصولات حیوانی غیرانسانی و مواجهه با کمبود منابع فزاینده، تشدید خواهد شد.

با این حال، صرف‌نظر از اینکه آن‌ها با عملیات تغذیه‌ی متمرکز یا در یک مزرعه‌ی خانوادگی کوچک پرورش یافته باشند، حیوانات پرورشی تنها تا جایی ارزش دارند که بتوان آن‌ها را فروخت. همین اصل به سایر صنایع تجاری - آکواریوم، باغ‌وحش‌ها، آزمایشگاه‌ها، صنعت مسابقات اسب‌سواری، کارخانه‌های توله‌سگ‌سازی و غیره - که در آن موجودات غیرانسان به همان اندازه در برابر تغییرات ناگهانی بازار آزاد به‌شدت

آسیب‌پذیر هستند، گسترش می‌یابد. در سال ۲۰۱۱، شرکت مادر یک شرکت کوچک در بریتیش کلمبیا به نام Outdoor Adventures که در بازی‌های المپیک زمستانی ۲۰۱۰ «سگ‌های سورتمه» را برای مسابقات Iditarod تأمین کرده بود، به شرکت دستور داد تا موجودی «سگ‌های سورتمه» را که اکنون به آن نیاز ندارند، نابود کند. این شرکت یکی از کارمندان خود را موظف به قتل‌عام آنان کرد. همان‌طور که نیویورک تایمز گزارش داد:

در گزارش هیئت پرداخت غرامت آمده است که کشتار دو روز ادامه داشت و مواردی از مرگ‌ها وحشتناک بودند. بر اساس این گزارش، زمانی که اولین گلوله نتوانست سگی را که مادر حیوان خانگی کارمند بود، بکشد، او با «گونه‌های بیرون‌زده و چشم‌های آویزان» به اطراف دوید تا اینکه توسط یک تفنگ‌دوربین‌دار به زمین افتاد. گلوله به سگ دیگری نیز نفوذ کرد که قرار نبود بخشی از کشتار باشد و قبل از مرگ حدود ۱۵ دقیقه عذاب کشید.

در این گزارش آمده است که سگ دیگری که ۲۰ دقیقه بود رهایش کرده بودند تا بمیرد، از یک گور جمعی بیرون آمد و دوباره مورد شلیک گلوله قرار گرفت. این کارمند گفت که در نهایت پس از حمله‌ی سگ‌های ترسیده به او، دستانش را در لایه‌های فوم پیچیده بود. (Austen ۲۰۱۱)

در نتیجه غیرانسان‌های کالایی شده به‌عنوان سرمایه‌گذاری، و از این رو به‌عنوان بدهی و تعهدات، خود را کاملاً در گرو بازار و خلق و خوی مالکان خود می‌بینند.

تخریب بوم‌شناختی، سرمایه‌داری، و دولت

با توجه به سطوح حیرت‌انگیز خشونت‌ی که حیوانات غیرانسانی گرفتار در صنعت متحمل می‌شوند - در دامداری صنعتی، صنعت «خز» و غیره - ممکن است فکر کنیم که مرگ حیوانات غیرانسانی و آسیب‌های روانی ناشی از انسان بیشتر در کشتارگاه‌ها، آزمایشگاه‌ها و سایر محیط‌های دست‌ساخت انسان که در آن موجودات زنده به کالاهای

بی‌جان تبدیل می‌شوند اتفاق می‌افتد. در حقیقت، حیوانات آزاد یا «وحشی» به همین میزان یا بیشتر از طریق از دست دادن زیستگاه، آلودگی یا آسیب‌های جانبی صنایع ماهیگیری و دامداری حیوانات غیرانسانی در معرض مرگ و رنج هستند. سرمایه‌داری موجودات طبیعی را در همه جا از منابع زندگی خود محروم می‌کند. این فرایند، که مارکس آن را **انباشت بدوی** نامید، آنقدر فراگیر و بی‌رویه است که امروزه منجر به نابودی بسیاری از گونه‌های حیات حیوانی روی زمین می‌شود.

در مورد کاربرد مارکس، **انباشت بدوی** در اصل به فرایند تاریخی در اروپای مدرن اولیه اشاره داشت که به‌موجب آن ارتباط انسان‌ها با سرزمین و شیوه‌های سنتی زندگی جمع‌شان از آن‌ها سلب شد تا روابط سرمایه‌داری برقرار و تحکیم شود. برای هزاران سال، انسان‌ها در جوامع نسبتاً باثباتی زندگی می‌کردند که پیوند نزدیکی با زمین داشت؛ نقش‌های اجتماعی کاملاً مشخص و قابل وراثت بودند. با این حال، همین پیوند ارگانیک با فرهنگ بشری (**organicism**) - تداوم نقش‌ها و مشاغل اجتماعی از نسلی به نسل دیگر، ارتباطی که انسان‌ها با طبیعت داشتند - مانع تکوین سیستم جدید تولید در اروپا شد. بدین ترتیب انسان‌ها به‌زور از منابع و شیوه‌های زندگی قبلی خود جدا شدند. مارکس تأکید می‌کند که انباشت بدوی بیش از اینکه یک فرایند صلح‌آمیز باشد، مستلزم «سلب مالکیت خشونت‌آمیز است... که در تاریخ بشریت با حروف خون و آتش نوشته شده است.» زمین‌های مشترک سابق در انگلستان خصوصی و به قطعاتی برای چرای حیوانات غیرانسانی کالایی شده تبدیل و باعث راندن هزاران نفر از زمین شد. در همین حال، در آمریکا، آفریقا و آسیا، قدرت‌های استعماری اروپایی، با حمایت مالی سوداگران و بانک‌ها، میلیون‌ها نفر از مردم بومی را به قتل رساندند و به بردگی گرفتند. سلب مالکیت و جابه‌جایی به دو دلیل برای توسعه سرمایه‌داری ضروری بود. اول، لازم بود که دهقانان و مردم بومی مستقیماً در فرایند کار سرمایه‌داری، ابتدا به‌عنوان برده، و سپس به‌عنوان کارگران مزدبگیر ادغام شوند. همان‌طور که مارکس نوشت، کارگر «تنها می‌توانست از محدودیت خلاص شود» - یعنی مجبور شود نیروی کار خود را در ازای دستمزد ساعتی بفروشد - «پس از اینکه وابستگی‌اش به زمین، اجبارش به برده، سرف، یا بنده‌ی دیگری بودن پایان یابد» (Marx, ۱۹۷۸a). تا زمانی که مردم

می‌توانستند معاش خود را تولید کنند - از طریق کشاورزی معیشتی، شکار، و ماهیگیری، یا با نگه داشتن بخشی از آنچه در غیر این صورت باید در اختیار اشراف قرار می‌دادند - نیازی به فروش خود یا نیروی کار خود به دیگران نداشتند. با این حال، کارگران پس از رهایی از ساختارهای سنتی، می‌توانستند توسط طبقه‌ی جدید استثمار شوند تا کالاهای ساده را به کالاهای پیچیده‌تر تبدیل کنند.

دوم، سیستم کالایی جدید، سرمایه‌داران را ملزم می‌کرد که موضوعات جهان طبیعی را - زمین، آب، جنگل‌ها، کوه‌ها و سایر حیوانات - در اختیار بگیرند و آن‌ها را کنترل کنند. بنابراین انباشت اولیه مستلزم خلع‌ید **سایر گونه‌ها** و همچنین غارت نظام‌مند منابع زندگی آن‌ها بود. اگرچه مارکس این واقعیت را مورد بحث قرار نداد، اما بیگانگی اجباری سایر حیوانات از زیستگاه و در نتیجه از شرایط زندگی خود - انحلال روابط متابولیک آن‌ها با جهان طبیعی - شالوده‌ی بنیادین تمام اشکال توسعه‌ی سرمایه‌داری بوده و باقی می‌ماند. در همان زمان اروپایی‌ها درگیر نسل‌کشی و پاک‌سازی نژادی بودند که قاره‌های آفریقا، آمریکا و استرالیا را از زندگی انسانی بومی خود خالی می‌کردند، آن‌ها همچنین درگیر **پاک‌سازی گونه‌ها** بودند - نابودی و خلع‌ید سایر گونه‌ها از طریق شکار، دام‌گستری، ماهیگیری، و مستعمره‌سازی. ده‌ها میلیون سگ آبی و سایر حیوانات برای پوست خود سلاخی شدند؛ میلیاردها کبوتر مسافر شکار و به‌طور کامل منقرض شدند؛ تعداد بی‌شماری از کایوت‌ها، گرگ‌ها، کانگوروها و دیگران به‌عنوان تهدیدی برای کشاورزی و دامداری حیوانات غیرانسانی و سکونت انسان‌ها سلاخی شدند. از آن زمان به بعد، هر جا که سرمایه‌داری دامنه‌ی دسترسی خود را گسترش داده است، به‌طور مشابه شاهد پاک‌سازی جنگل‌ها، تخلیه یا تقلیل مخازن آب شیرین، نابودی «حیوانات آفت» و غیره هستیم.

اگرچه توجه مارکس عمدتاً این بود که نشان دهد چگونه انباشت اولیه به‌عنوان پیش‌شرط مناسبات سرمایه‌داری عمل می‌کند، باید تأکید کرد که روند سلب مالکیت - جدایی خشونت‌آمیز انسان‌ها و حیوانات غیرانسانی از منابع و شیوه‌های مرتبط با زندگی جمعی‌شان - یک فرایند مداوم باقی می‌ماند. انسان‌ها به‌منظور چرای گاوها و یا کاشت روغن پالم جنگل‌ها را می‌سوزانند. از میان زیست‌گاه‌های اجدادی متعلق به

غیرانسان‌ها بزرگ‌راه می‌سازند. با ریختن بنزین در محل زندگی خرگوش‌ها یا تونل‌های سنجاب‌های دشتی و موش‌های خرما آن‌ها را می‌سوزانند یا خفه می‌کنند. دامداران با استفاده از تفنگ‌های تهاجمی از هلیکوپتر به گرگ‌ها و خوک‌های «وحشی» شلیک می‌کنند. ناوگان‌های ماهیگیری از تورهای اقیانوسی به‌اندازه‌ی ساختمان‌های اداری استفاده می‌کنند تا میلیون‌ها ماهی، سخت‌پوست و پستاندار دریایی را به دام ببندازند. همان‌طور که دیوید هاروی می‌گوید، «کالاسازی گسترده‌ی طبیعت در تمام اشکال آن» امروزه منجر به «کاهش فزاینده‌ی مشترکات زیست‌محیطی جهانی (زمین، هوا، آب) و افزایش تخریب زیستگاه شده است که مانع از هر چیزی جز شیوه‌های تولید کشاورزی و دامداری وابسته به سرمایه می‌شود.» (Harvey ۲۰۰۴, ۷۵). واضح بگوییم، **زیستگاه** به معنای خانه، دنیای سایر موجودات زنده و آگاه است - **بدن غیراندام‌وار** موجودات دیگر است، وسیله‌ای است که آن‌ها به‌وسیله و از راه آن زندگی نوعی خاص خود، شیوه‌های منحصربه‌فرد هستی‌شان را ایجاد می‌کنند.

آنچه باید بر آن تأکید شود این است که سرمایه‌داری ذاتاً توسعه‌طلب است و بخش‌های بیشتری از جهان طبیعی را می‌بلعد. بحران اکولوژیکی جهانی در حال گسترش امروز نتیجه‌ی مستقیم انباشت اولیه است، زیرا شرکت‌های چندملیتی آخرین منابع جهان طبیعی را غارت و سایر گونه‌ها را جابه‌جا، مسموم، کالایی و به‌کلی نابود می‌کنند. امروزه هیچ مشکل اکولوژیکی وجود ندارد که نتوان آن را مستقیم یا غیرمستقیم در کالایی کردن حیوانات غیرانسانی، سلب‌مالکیت از زمین‌ها و زیستگاه‌های سایر حیوانات، به بردگی کشاندن گونه‌های آزاد گذشته و ادغام مستقیم آن‌ها در خود فرایند تولید سرمایه‌داری جستجو کرد. دامداری حیوانات غیرانسانی دومین عامل اصلی گرمایش جهانی و همچنین بزرگترین تهدید برای تنوع زیستی است. اثرات ویرانگر تولید سرمایه‌داری به‌صورت گرسنگی (ناشی از منابع غذایی کاهش یافته و اکوسیستم‌های ویران شده)، آلودگی و غارت (ریسمان و تورهای ماهیگیری رها شده، لکه‌ی پلاستیکی اقیانوس آرام و مه‌دود شهری)، اختلال در تولیدمثل، افزایش نقایص مادرزادی، و مواردی به همین ترتیب بر روی جمعیت‌های غیرانسانی سرریز می‌شود. در همین حال، به‌دلیل ماهیت به‌شدت رقابتی سرمایه‌داری، تقریباً تمام

انگیزه‌های مربوط به روابط بوم‌شناختی و بیناگونه‌ای راه اشتباهی را دنبال می‌کنند. به این معنا که صاحبان مشاغل تحت فشار ساختاری مستمر برای کاهش هزینه‌های تولید خود هستند، که باعث می‌شود تا آنجا که ممکن است بی‌رحمانه و مؤثر از دنیای طبیعی و گونه‌های حیوانی غیرانسانی بهره‌کشی کنند. با این حال، طبیعتاً رنجی که موجودات دیگر در جریان این فرایند انباشت تجربه می‌کنند، کاملاً بی‌ربط به چرخه‌ی تولید تلقی می‌شود.

در همین حال، جنگ سرمایه‌داری در مقابل طبیعت و سایر حیوانات به موازات محرومیت خشونت‌آمیز مردم فقیر و کارگر رخ می‌دهد در حالی که دولت سرمایه‌داری در خدمت تضمین هر دو فرایند است. همان‌طور که هاروی می‌نویسد:

این [شیوه‌های انباشت اولیه] شامل کالایی‌سازی و خصوصی‌سازی زمین و اخراج اجباری جمعیت‌های دهقانی؛ تبدیل اشکال مختلف حقوق مالکیت - مشترک، جمعی، دولتی و غیره - به حقوق مالکیت خصوصی انحصاری؛ سرکوب حقوق مالکیت‌های عمومی؛ کالایی‌سازی نیروی کار و سرکوب اشکال بدیل و بومی تولید و مصرف؛ فرایندهای استعماری، نواستعماری و امپریالیستی تصاحب‌داری‌ها، از جمله منابع طبیعی؛ کسب درآمد از مبادله و مالیات، به‌ویژه زمین؛ تجارت برده؛ و ربا، بدهی ملی و در نهایت سیستم اعتباری می‌شود. دولت با انحصار خشونت و تعاریف قانونمندی، نقش مهمی در حمایت و ترویج این فرایندها ایفا می‌کند. . . (Harvey ۲۰۰۴, ۷۴) ۵

نقش دولت (اصطلاحی مربوط به حکومت، اما نه تنها مقامات منتخب، بلکه کل ادارات، کارمندان دولت، کارکردهای نظامی و پلیسی و غیره را در بر می‌گیرد که دولت را به یک نهاد تبدیل می‌کند) در ترویج و تحکیم نظام سرمایه‌دارانه - گونه‌پرستانه خود می‌تواند موضوع یک کتاب کامل باشد. در نظام سرمایه‌داری، دولت به‌طور مؤثر در خدمت حفاظت از منافع شرکت‌ها و ثروتمندان است. اگرچه ما تمایل داریم که دولت را محلی بدانیم که در آن مسائل مربوط به منافع و مصالح عمومی به‌صورت دموکراتیک

۵ نایبرت (۲۰۰۲، ۲۰۱۳) را نیز ببینید.

تصمیم‌گیری می‌شود، اما در واقع دولت میدان نبردی است که در آن منافع عمومی درگیر نبرد با منافع خصوصی است، زیرا شرکت‌های قدرتمند و افراد ثروتمند نفوذ عظیمی بر وضع قوانین و اجرای مقررات اعمال می‌کنند. دولت به دور از اینکه داور بی‌طرف درگیری‌ها در جامعه باشد - مثلاً بین جفدهای خال‌دار در خطر انقراض و شرکت‌های جنگل‌داری، طرفداران محیط‌زیست و شرکت‌های نفتی - اغلب طرف قدرتمندان اقتصادی را می‌گیرد. از آنجا که ثروتمندان بر کارگران در حوزه‌ی جامعه‌ی مدنی تسلط دارند، در نتیجه نفوذ بیشتری نیز نسبت به کارگران در حوزه‌ی دولت دارند. شاهد آن هستیم که افراد ثروتمند نسبت به کارگران، تمایل بیشتری به سخن گفتن و شنیده شدن دارند و از نفوذ بیشتری برخوردارند. قدرت اجتماعی (سرمایه) به قدرت سیاسی تبدیل می‌شود.

از آنجا که دولت نهادی است که از طریق تثبیت بازارها، جلوگیری از برخی اشکال انحصار، تنظیم بازرگانی، راه‌اندازی جنگ و غیره، وظیفه‌ی تنظیم و هموارسازی تضادها یا منابع اصطکاک درون نظام سرمایه‌داری را بر عهده دارد، نقش محوری در تنظیم و ترویج تولید گونه‌پرستانه را نیز دارد. بنابراین، حتی در چین، کشوری اسماً کمونیستی که حزب کمونیست با وجود این از دهه‌ی ۱۹۸۰ اجازه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری آزاد را داده است، تولید غیرانسان‌ها به‌دقت توسط دولت نظارت می‌شود و با برنامه‌های بلندمدت توسعه‌ی ملی گره خورده است. به‌عنوان مثال، در سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۵، قتل‌عام ۱۰۰ میلیون خوک در چین رخ داد، زمانی که کاهش قیمت خوک، به‌دنبال یک دوره‌ی گسترش سریع صنعت «خوک‌ر»، هزاران پرورش‌دهنده‌ی خوک در مقیاس کوچک را مجبور به ترک این صنعت کرد: کشتن خوک‌ها برای دامداران ارزان‌تر از فروش آن‌ها تمام می‌شد. سرویس خبری بلومبرگ گزارش داد که در پیامد تحولات این صنعت، تنها تعداد کمی از «کسب‌وکارهای مدرن‌تر و کارآمدتر» - یعنی تشکیلات بزرگ، فشرده یا دامداری‌های صنعتی - زنده ماندند (Singh, ۲۰۱۵). این نتیجه در واقع توسط دولت چین تشویق شده بود، به‌عنوان مقدمه‌ای برای برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی حزب کمونیست در سال ۲۰۱۵ برای مدرن کردن دامداری حیوانات غیرانسانی با جایگزینی مزرعه‌داران در مقیاس کوچک با به‌اصطلاح «حرفه‌ای‌ها» (در تلاش برای

ایجاد موارد جدید کارایی در تولید موجودات غیرانسانی) (رایان ۲۰۱۵).

در واقع، در همه جا متوجه می‌شویم که دولت یا مستقیماً به صنایع حیوانات غیرانسانی اهلی یارانه می‌دهد، زمین‌ها و آبراه‌ها را برای شکارچیان و ماهیگیران اوقات فراغت توسعه می‌دهد، هزینه‌ی آزمایش‌ها بر روی حیوانات غیرانسانی را تأمین می‌کند، یا درخواست چنین آزمایش‌هایی را می‌کند، یا قوانینی را تصویب و اجرا می‌کند که سایر موجودات را به‌عنوان دارایی تجاری تلقی می‌کند. درست است که از طریق قوانینی مانند قانون گونه‌های در خطر انقراض، اصلاحات دولتی سیستم دامداری صنعتی، قوانین مربوط به خشونت علیه حیوانات غیرانسانی و غیره، پیشرفت‌های بسیار ناچیزی در جهت اعطای حمایت‌ها یا حقوق دولتی به موجودات غیرانسانی صورت گرفته است. اما کارکرد اصلی دولت در مقابل حیوانات غیرانسانی، دفاع و ارتقای منافع صناعی است که از آن‌ها بهره‌کشی می‌کنند، که عمدتاً از طریق نهادهایی مانند وزارت دفاع و مراکز کنترل و پیشگیری از بیماری‌ها، سازمان‌های شیلات و «حیات وحش» دولتی، وزارت کشور، انجمن غذا و دارو، بنیاد ملی علوم و غیره انجام می‌شود. دولت ایالات متحده میلیاردها دلار یارانه و معافیت‌های مالیاتی به صنایع «گوشت»، «لبنیات» و تخم‌مرغ اختصاص می‌دهد و هزینه‌های دامداری حیوانات غیرانسانی را اجتماعی و سود حاصله را خصوصی می‌کند. (یارانه‌های دولت ایالات متحده برای مزرعه‌داران «لبنی» آمریکایی به افزایش تولید ملی شیر گاو از ۱۷۷ میلیارد پوند در سال ۲۰۰۵ به رکورد ۲۰۸ میلیارد پوند در سال ۲۰۱۵ کمک کرد - افزایشی عظیم که پیامد ناخواسته‌ای را که در بالا ذکر شد - تشویق تولید کنندگان «لبنیات» به نابود کردن هزاران گالن شیر برای تثبیت قیمت‌ها - به همراه داشت.) در همین حال، پول‌های عمومی برای پاک‌سازی زباله‌ها و کاهش مخارج سلامت عمومی ناشی از سیستم مصرف مواد غذایی مبتنی بر «گوشت» هزینه می‌شود.

دولت همچنین به‌طور فعال با ترویج و سامان‌دهی صنایع شکار و ماهیگیری از آن‌ها سود می‌برد - با «تأمین ذخایر» استخرها و رودخانه‌ها از حیوانات غیرانسانی «گرفتن» آن‌ها را ممکن می‌سازد و به «ورزش کارانی» که می‌خواهند به ورزش‌های خونین مشغول شوند، مجوز می‌فروشد. مسئولین دولتی همچنین میلیون‌ها حیوان دیگر را که تهدیدی (واقعی یا خیالی) برای منافع تجاری مربوط به حیوانات غیرانسانی مانند

دام‌داری «احشام» محسوب می‌شوند، معدوم یا یکسره سلاخی می‌کنند. تنها در سال ۲۰۱۵، سازمان‌های دولتی ایالات متحده حدود ۳/۲ میلیون خرس، روباه، کایوت، عقاب، سگ آبی و سایر غیرانسان‌ها را عمدتاً به دستور و برای حفاظت از منافع تجاری دامداران کشتار کردند (مرکز تنوع زیستی ۲۰۱۶). در همین حال، دولت سرمایه‌داری میلیون‌ها دلار مالیات را صرف تحقیقاتی که منفعت مستقیم برای صنایع حیوانی غیرانسانی دارد، و تأمین بودجه‌ی تحقیقات علمی پایه و کاربردی، زنده‌شکافی و مهندسی ژنتیک می‌کند. به نام سلامت عمومی (انسانی)، دولت در واقع از دانشمندان و شرکت‌ها می‌خواهد که داروها و ترکیبات شیمیایی جدید را قبل از عرضه به بازار، از طریق پروتکل‌هایی مانند آزمایش LD-۵۰ روی حیوانات غیرانسانی آزمایش کنند که در آن حیوانات با ترکیبات آزمایشی مسموم می‌شوند تا زمانی که نیمی از آن‌ها فوراً بمیرند. دولت ایالات متحده همچنین به مرکز تحقیقات حیوانات گوشتی ایالات متحده در نبراسکا کمک مالی می‌کند که تحقیقاتی را در مورد چگونگی به حداکثر رساندن بهره‌برداری از حیوانات پرورشی انجام می‌دهد. بر اساس گزارش **نیویورک تایمز** در سال ۲۰۱۵، این مرکز آزمایش‌های بی‌رحمانه‌ای را انجام داده است که منجر به رنج شدید و مرگ صدها حیوان غیرانسانی شده است:

خوک‌ها به جای هشت عدد، تا ۱۴ بچه به دنیا می‌آورند، اما هر ساله صدها نفر از این بچه‌ها با جنه‌های نحیف برای جابه‌جا شدن و یا در شلوغی و ازدحام، وقتی مادرانشان غلت می‌زنند، له می‌شوند. گاوهایی که معمولاً یک گوساله را در یک زایمان می‌آورند، از طریق دست‌کاری و ایجاد تغییر برای داشتن دوقلوها و سه‌قلوها که اغلب ضعیف یا تغییرشکل‌یافته ظاهر می‌شوند، چنان با مرگ‌ومیر روبرو می‌شوند که حتی تولیدکنندگان گوشت نیز از این امر امتناع می‌کنند.

سپس بره‌ها هستند. در تلاش برای گسترش و پرورش گوسفندان با «مراقبت آسان» که می‌توانند بدون سرپناه یا گله‌بانی پرهزینه زنده بمانند، گوسفندان ماده بدون کمک در زمین‌های باز که نوزادان توسط شکارچیان، هوای سخت و گرسنگی کشته می‌شوند، زایمان می‌کنند.

(Moss ۲۰۱۵)

از آنجا که یکی از وظایف صریح دولت تضمین عملکرد هموار و روان نظام سرمایه‌داری است و از آنجا که دامداری یکی از بزرگترین و پرسودترین بخش‌های اقتصاد ملی است، سازوکارهای قانونی و پلیسی دولت اغلب برای محافظت از این صنعت در برابر انتقاد و خنثی کردن جنبش‌های شهروندان برای اصلاحات به کار گرفته می‌شود. اول، سیستم قضایی به‌گونه‌ای تنظیم شده است که تقریباً تمام حیوانات غیرانسانی که به‌شکل تجاری بازتولید می‌شوند را از حمایت نظارتی معنی‌دار محروم می‌کند. دوم، حامیان محیط‌زیست و کنشگران حقوق حیوانات تحت‌نظارت دولت و حتی سرکوب آشکار قرار دارند.^۶ پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، ائتلافی از صنایع حیوانی غیرانسانی موفق شد کنگره‌ی ایالات متحده را به تصویب قانون تروریسم علیه تشکیلات اقتصادی حیوانی (AETA) وادارد، قانونی سخت که در شکل اولیه‌ی خود، عملاً هرگونه اعتراض عمومی یا اقدام مداخله‌گرانه در کار یک تشکیلات تجاری حیوانی غیرانسانی را به‌عنوان یک اقدام تروریستی جرم تلقی می‌کرد. اگرچه AETA از آن زمان برای اجازه دادن به اعتراضات غیرخشونت‌آمیز برای حمایت از حیوانات غیرانسانی اصلاح شده است، ائتلافی از صنایع حیوانات غیرانسانی به‌شدت از طریق قانون‌گذاران ایالتی برای تصویب قوانین ضدافشاگرانه «ag gag» که تحقیقات مستند مخفی در مورد سوءرفتار غیرقانونی با حیوانات غیرانسانی در عملیات دامداری را جرم تلقی می‌کند، تلاش کرده است. در نهایت، از آنجا که دولت خود یکی از مروجین اصلی گونه‌پرستی و سرمایه‌داری به‌عنوان شیوه‌های غالب زندگی بشری است جامعه‌ی بین‌المللی دولت‌ها اقدام قاطع‌ناچیزی برای مقابله با بحران‌های اکولوژیکی مانند گرمایش جهانی یا انقراض جمعی گونه‌های غیرانسانی انجام داده است. به‌عنوان مثال، برای اینکه دولت تغییرات اقلیمی را جدی بگیرد، باید دامداری حیوانات غیرانسانی را

^۶ تلاش‌های دولتی گذشته برای از بین بردن جنبش‌های اجتماعی مشروع و غیرخشونت‌آمیز، از جمله معروف‌ترین، برنامه‌ی ضداطلاعات COINTELPRO، به خوبی مستند شده است. از دهه‌ی ۱۹۸۰، اف بی آی به‌ویژه به نظارت و تضعیف جناح‌های مبارزه‌جو تر جنبش‌های محیط‌زیستی و حقوق حیوانات غیرانسانی توجه کرده است.

به چالش بکشد، زیرا دومین منبع بزرگ انتشار کربن است (و همچنین بزرگترین تهدید برای تنوع زیستی جهانی). با این حال، دولت هیچ اشتیاقی برای چنین اقدام مهمی ندارد و قابل درک نیز هست. سرمایه‌داری ماهیتاً مستلزم جنگی همیشگی علیه سایر گونه‌ها و استعمار دائمی انسانی در فضاهای زندگی گونه‌های دیگر است. بنابراین، اقدام دولت برای حفاظت از حیوانات غیرانسانی و زیستگاه‌های آن‌ها، اساساً آن را در تضاد با سرمایه‌داری قرار می‌دهد - به عبارت دیگر، در تضاد با خودش به‌عنوان اصلی‌ترین پشتوانه‌ی بنیادین سرمایه‌داری.

شی‌وارگی: تأثیر کیمیاگرانه‌ی میداس

اگر بخواهیم نامی را برای فرایند فرهنگی تحت مناسبات سرمایه‌داری بگذاریم که حیوانات غیرانسانی را تبدیل به ابژه و باعث می‌شود که آن‌ها همچون چیزهایی صرف تلقی شوند، آن عبارت **شی‌وارگی** (reification) است. اگرچه افراد کمی حتی نام این اصطلاح را شنیده‌اند، شاید شی‌وارگی یگانه مخرب‌ترین ویژگی نظام سرمایه‌داری باشد. با اشتقاق از کلمه‌ی لاتین res به معنای «چیز»، شی‌وارگی را در گسترده‌ترین معنایش می‌توان به‌عنوان «چیزوارگی» جهان در نظر گرفت. این فرایندی است که طی آن از یک سو، موجودات زنده به چیزهایی تبدیل می‌شوند و از سوی دیگر، به کالاهای بی‌جان ظاهر (کاذب) سوژه‌ها یا اشخاص زنده داده می‌شود.

برای توضیح این روند، شاید مفید باشد که در اینجا با یک داستان آشنا، اسطوره‌ی یونان باستانی میداس، شروع کنیم. در داستان، یکی از خدایان، دیونیزوس، به پادشاه میداس این توانایی را اعطا می‌کند که به هر چیزی که دست بزند به طلا تبدیل شود. در ابتدا، میداس از توانایی جدید خود شادمان می‌شود و تصمیم می‌گیرد سنگ‌ها، درختان، لباس‌ها و غیره را به طلا تبدیل کند. با این حال، میداس وقتی خوشه‌ای انگور را برمی‌دارد و قبل از اینکه بتواند آن را بخورد، طلا شدن آن را می‌بیند و زمانی که جامی به لب‌هایش می‌آورد و متوجه می‌شود که شراب قبل از اینکه بتواند تشنگی او را رفع کند به طلا تبدیل شده است، شروع به تجدیدنظر می‌کند. در برخی روایت‌ها از این داستان، وقتی دختر خود پادشاه در کنار او ظاهر می‌شود، میداس بدون فکر او را

در آغوش می‌گیرد و او را نیز بلافاصله به طلای بی‌جان تبدیل می‌کند. اکنون که نمی‌تواند بخورد یا بیاشامد و دختری را نیز از دست داده است، نزد دیونیزوس باز می‌گردد و از او می‌خواهد که طلسم را باطل کند. خدا خواسته‌ی میداس را برآورده می‌کند، اما دختر مرده را نمی‌توان به زندگی بازگرداند. از این رو، برداشت اخلاقی از افسانه‌ی میداس چنین است: طمع‌ورزی شوروشوقی ویرانگر است، و ثروت بتی دروغین که پرستش آن منجر به غفلت از چیزهایی می‌شود که در زندگی مهمتر از هرچیز هستند.

مانند میداس، سرمایه‌داری به‌عنوان یک سیستم شی‌ءواره‌سازی، هر آنچه را که لمس می‌کند - رودخانه، جنگل بارانی، کار دهقانان بی‌زمین، خوک یا لاک‌پشت دریایی - تبدیل به چیزی بی‌جان می‌کند، هم به‌شکلی تمثیلی و هم در بسیاری موارد، به معنای واقعی کلمه.^۷ به‌گفته‌ی جورج لوکاچ، مارکسیست مجارستانی که برای اولین بار در دهه‌ی ۱۹۲۰ نظریه‌ی شی‌ءوارگی را مطرح کرد، منشأ این فرایند «چیزوارگی» را باید در ماهیت فعالیت کاری یا کار در سرمایه‌داری جستجو کرد. از یک سو، تخصصی شدن دقیق و جزءبه‌جزء کار در سرمایه‌داری، بدون شک تمدن بشری را به مرحله‌ی پیشرفته‌تری از توسعه‌ی مادی سوق داد و قدرتهای جدید و گسترده‌ای از کارایی و بهره‌وری اقتصادی را آزاد کرد. از سوی دیگر، تخصصی شدن، هم کار کارگران و هم متعاقباً آگاهی او را پاره‌پاره کرد. برخلاف کامل تجربه‌ی کار در جوامع سنتی کشاورزی، یعنی جایی که یک کشاورز یا دهقان درگیر انواع مختلفی از فعالیت‌ها می‌شد که هر یک به شکل خاصی از دانش نیاز داشت - پرورش و نگهداری از حیوانات غیرانسانی، شناخت آب‌وهوا و فصول، ساخت و تعمیر ابزار، ساختن مسکن، و غیره، و همه در تبادل متابولیک با زمین با دیگر دهقانان - کارگر مزدبگیر مدرن تنها در یک فعالیت تخصصی

^۷ تصویری قدرتمند از روند شی‌ءواره‌سازی را می‌توان در انیمیشن کوتاه استیو کاتز، Man (۲۰۱۲) که به‌صورت آنلاین در دسترس است، یافت. گرچه فیلمساز استعمار سرمایه‌داری را با «انسان» ترکیب می‌کند، اما از جهاتی دیگر پویایی وحشتناک شی‌ءواره‌سازی را به تصویر می‌کشد، که طی آن موجودیت‌های زنده را به وضعیت اشیاء تقلیل می‌دهد و خود زمین را کمتر و کمتر مستعد پشتیبانی از بسیاری اشکال حیات می‌کند.

تحت کنترل و نظارت یک کارفرما یا رئیس شرکت می‌کند.

با کارگر مزدبگیر که از زمین و طبیعت و از رشته‌ی پیوندها، روابط و رسوم مشترک که زمانی او را به انسان‌های دیگر متصل می‌کرد، جدا شده بود، صرفاً به‌عنوان یک چیز از جمله چیزهای دیگر رفتار شد. امروزه، کارگرانی که ۱۲ ساعت چه در یک معدن مرگبار کار می‌کنند و یا پشت میز داخل یک اتاقک اداری کوچک می‌نشینند و فرم‌ها را پردازش می‌کنند، خود را پرتاب شده در دنیایی خصمانه می‌بینند که اندک کنترلی بر آن ندارند، با این حال، اگر نمی‌خواهند در خیابان‌ها از گرسنگی بمیرند، همیشه باید از خواسته‌ها و امیال خود گذشته و تابع بمانند. در یک کلام، سازمان‌دهی جامعه حول تولید کالایی، منتج به **بیگانگی** انسان از کار و حتی خود زندگی شده است.

مارکس چندین نوع از بیگانگی مرتبط را که توسط کارگران تحت روابط سرمایه‌داری تجربه شده است توصیف کرد (۱۰۵-۶۶، Marx ۱۹۷۸). کارگران قبل از هرچیز از محصول کار خود بیگانه شده‌اند. به‌عنوان مثال، زنی که در یک خط مونتاژ نایک (Nike) در اندونزی کار می‌کند، اجازه ندارد کفش‌هایی را که در تولید آن‌ها سهیم است، داشته باشد. او ثمره‌ی کار خود - در این مورد، کفش‌های ورزشی نایک در خط مونتاژ - را به‌عنوان نیرویی متخاصم، به‌عنوان اشیایی که کنترلی بر آن‌ها ندارد تجربه می‌کند و به نظر می‌رسد که برای ظاهر خود در جهان باید از رفاه خودش هزینه کند - که چنین نیز می‌کند. بنابراین کارگر خود را بیگانه از قوای خلاق ذهن و جسم خود - فعالیت زندگی خود - می‌بیند. در همین حال، این تجربه‌ی بیگانگی به تجربه‌ی کارگر از سایر انسان‌ها نیز بسط می‌یابد از یک سو، او خود را گرفتار درگیری همیشگی با مالک یا کارفرما می‌بیند، زیرا افزایش دستمزد کارگران به قیمت از دست دادن سود مالک - یک ویژگی ساختاری سرمایه‌داری است. از سوی دیگر، او خود را عمیقاً در مقابل سایر کارگران نیز می‌بیند و مجبور می‌شود بر سر فرصت‌های شغلی کمیاب با آن‌ها رقابت کند (بیکاری یک ثابت دائمی اقتصاد سرمایه‌داری است). در نهایت، او خود را از طبیعت خود به‌عنوان یک انسان بیگانه می‌بیند. اگرچه او با پتانسیل‌های فکری و خلاق **انسانی** متولد شده است، اما قادر به تحقق بخشیدن به این توانمندی‌ها نیست، چه به‌عنوان یک فرد یا به‌عنوان عضوی از یک جامعه‌ی نوعی شکوفا و هماهنگ، زیرا

شرایط محدود زندگی او مانع از رشد آن‌ها می‌شود.

به‌جای شکوفا شدن به‌عنوان بخشی از جامعه‌ی جهانی برابر، با کارگر همچون یک چیز صرف، یک ابزار رفتار می‌شود. کارگران برای کارشان استعمار می‌شوند و زمانی که دیگر برای کارفرمایانشان مفید نیستند، کنار گذاشته می‌شوند. بسیاری از آن‌ها از دست‌مزد مکفی برای زندگی محروم یا مجبور به تحمل شرایط خطرناک در محل کار خود هستند. علاوه بر این، بیگانگی آن‌ها به سایر تعاملات آن‌ها با جامعه نیز تسری پیدا می‌کند. در دادگاه‌ها با آن‌ها رفتار ناعادلانه‌ای می‌شود و حتی در به‌اصطلاح دموکراسی‌ها، فاقد نفوذ سیاسی ثروتمندان هستند. آن‌ها اولین کسانی هستند که به‌عنوان خوراک دم توپ در جنگ‌های خارجی کشورشان استفاده می‌شوند. اگرچه اغلب می‌شنویم که سرمایه‌داری نوآوری و کارآفرینی را تشویق می‌کند، از منظر سرمایه، چیزهای کمی مشکوک‌تر یا تهدیدآمیزتر از انسان‌های آزاد واقعی هستند که خلاقیت خود را ابراز می‌کنند. کارگر توسط سرمایه نه با عشق یا به‌عنوان یک منبع خودانگیخته‌ی اندیشه یا اظهارنظر، بلکه با سوءظن، به‌عنوان یک «منبع بالقوه‌ی "خطا"» (لوکاچ ۸۹، ۱۹۷۲) دیده می‌شود. با گذشت زمان و با تشدید توانمندی‌های توسعه‌ی سرمایه‌دارانه، نیاز به کنترل کارگر تنها حادث می‌شود. لوکاچ می‌نویسد: «روند مستمری به‌سوی عقلانی‌سازی بیشتر، [او به‌سوی] حذف تدریجی ویژگی‌های کیفی، انسانی و فردی کارگر وجود دارد» (لوکاچ ۱۹۷۲، ۸۸). منظور لوکاچ از عقلانی‌سازی، برتری بوروکراسی غیرشخصی، کنترل علمی و نظارت بر کارگران در محل کار، و نیز رجحان بخشی کلی به تکنیک علمی و منطق محاسبات ریاضی در جامعه نسبت به روش‌های ارگانیک‌تر و طبیعی‌تر انسان و «حیوان» بودن است. شی‌ء‌واره‌گی این ویژگی سرمایه‌داری - حرکت بی‌امان به سمت کارایی، پیش‌بینی‌پذیری، کنترل نتایج - را با **کالایی شدن**، یا فرایند تبدیل تمام طبیعت و خودِ زندگی به مجموعه‌ای از کالاها برای مبادله، ترکیب می‌کند.

یک کالای ساده مانند یک صندلی را در نظر بگیرید که توسط یک صنعتگر سبک شیکر در قرن نوزدهم ساخته شده است. اگرچه شیکرها، یک فرقه‌ی مذهبی مسیحی در ایالات متحده، مبلمان را برای بازار و همچنین برای استفاده‌ی مستقیم خود تولید می‌کردند، اما هدف آن‌ها انباشتن ثروت نبود، بلکه حمایت از شیوه‌ی زندگی

پرهیزگاران‌هی خود بود. در نتیجه، چون شیکرها فرم و کارکرد آثار خود را تابع ارزش مبادله نمی‌کردند، هر قطعه از مبلمانی که می‌ساختند منحصر به فرد و هر کدام تجسم احساسات معنوی جامعه‌ی شیکر بود. نتیجه مبلمانی شد که به قدری خوب و زیبا ساخته شده بود که امروزه قطعات شیکر به‌طور معمول در موزه‌ها به نمایش گذاشته می‌شوند. در مقابل، یک صندلی مخصوص فضای باز با تولید انبوه که امروزه برای غول خرده‌فروشی مانند وال مارت تولید می‌شود، تنها با هدف فروش برای سود وجود دارد. روابط صمیمانه که زمانی اعضای جامعه‌ی تولیدکنندگان را به یکدیگر پیوند می‌داد، از فرایند تولید مدرن خارج شده است. اکنون پیامد یک فرایند تولید پیچیده، غیرشخصی و پراکنده در سطح جهانی که به متخصصان بازاریابی، ماشین‌آلات خودکار، طراحان صنعتی، حسابداران، کارگران خط مونتاژ و غیره نیاز دارد، کالای مدرنی است که تنها به میزانی که هر ردپایی از شخصیت انسانی از سطح آن محو شده باشد قابل توجه است. اقلام معمول با تولید انبوه حالت متعارف یافته، «کلیشه‌ای» و بدون لطف است. با این حال، این فقط مصنوعات ما نیستند که با مواجهه با یک فرایند چندپارگی، منحصر به فرد بودن خود را از دست می‌دهند. خود کارگران انسانی نیز از طریق کار چندپاره شده‌ی خویش، همگن، استاندارد، تبدیل به امری کمتی شده و به شیوه‌ای کلیشه‌ای سرکوب می‌شوند. سازمان‌دهی مجدد زندگی اقتصادی یا مادی انسان - سازمان تولید، کارخانه‌ها، نیروی کار و غیره - مستلزم سازمان‌دهی مجدد کارگر نیز هست. کارگر صرفاً به یک چرخ‌دنده‌ی دیگر در ماشین بنگاه تبدیل می‌شود - مانند کارگر کارخانه در فیلم طنز چارلی چاپلین، عصر جدید، که از کار مکرر خود در خط مونتاژ دچار جنون شده است، ناگهان با سر در ماشین فرو می‌رود و بخشی از چرخ‌دنده‌ی کار می‌شود. همان‌طور که لوکاج (۱۹۷۲، ۹۰) می‌گوید، وقتی کارگر در ماشین‌آلات تولید ادغام می‌شود، «شخصیت او نمی‌تواند کاری جز نظاره‌کردن از سر درماندگی انجام دهد، در حالی که وجود خودش به ذره‌ای منزوی تقلیل می‌یابد و موجب یک سیستم بیگانه می‌شود». ویژگی‌های تکنولوژیکی نظام تولید بر ذهن و جسم کارگر حک می‌شود. ممکن است به مردی که در بخش فروش در یک فروشگاه لباس کار می‌کند، گفته شود که عواطف خود (ارائه‌ی بیرونی احساسات) را با نیازهای کاری

کارفرمای خود منطبق کند و به‌گرمی به مشتریان بالقوه لبخند بزند، خواه در واقع احساس خوشی و مردم‌آمیزی داشته باشد یا خیر. زنانی که در بیگارخانه‌ها و مناطق «تجارت آزاد» کار می‌کنند، صدها بار در روز در خط مونتاژ اعمال مشابهی را انجام می‌دهند، بدن‌هایشان به مطابقت با فرایند تولید واداشته می‌شود و در برخی موارد موجب ابتلای آن‌ها به سندرم تونل کارپال (فشردگی عصب میانی دست - مترجم) یا سایر آسیب‌های ناشی از فشار حرکات تکراری می‌شود.

در عین حال، با هدایت سرمایه، که تلاش می‌کند بر همه‌ی موانع انباشت غلبه کند، علوم فنی به‌شکلی عمیق‌تر در زندگی روزمره ریشه دوانیده و تمام ظرفیت خود را برای جذب جامعه و طبیعت به‌طور یکسان در ساختارهای خود به کار گرفته است. همان‌طور که لوکاچ (۱۹۷۲) اظهار داشت، شی‌وارگی در طول زمان پیشرفته‌تر می‌شود و در واقع به «اصل ساختاری فراگیر» جامعه به‌عنوان یک کل تبدیل می‌شود (۸۵)، زیرا «فرایند دگرگونی باید هر جنبه از مظاهر زندگی جامعه را در بر گیرد» (۹۵). سرمایه‌داری مانند یک انگل، اگر بخواهد شرایط بقا و رشد خود را برآورده کند، باید فعالیت متابولیک «میزبان» خود، جامعه را در دست بگیرد و آن را تغییر دهد. بنابراین، دولت، قوانین، فرهنگ، رسانه‌ها و علوم به‌طور پیوسته برای انطباق با نیازهای سرمایه شکل می‌گیرند و پیکربندی مجدد می‌شوند، به‌طوری که همه‌چیز «مطابق با نیازهایش و هماهنگ با ساختار خودش» پایه‌ریزی می‌شود (لوکاچ ۱۹۷۲، ۹۵). فرد انسانی نیز باید با ساختار گسترده‌تر «هماهنگ» شود، باید با او صرفاً به‌عنوان یک شیء دیگر که مورد دست‌کاری قرار می‌گیرد، مجموعه‌ای از خواسته‌های غریزی که می‌تواند و باید برای انطباق با نیازهای عینی سیستم شکل بگیرد رفتار شود (هورکهایمر و آدورنو ۲۰۰۲). از آنجایی که هیچ چیز را نباید به شانس واگذار کرد، فرهنگ تبلیغات باید مٌهر خود را بر روی هر سطح موجود جامعه، از مجلات و اینترنت گرفته تا بدنه‌ی جانبی اتوبوس‌های عمومی و حتی گاهی خود آسمان، با استفاده از هواپیماهای آسمان‌نویس، به‌منظور کاشت دروغین «نیازها» در مردم، حک کند. فرد از بدو تولد در معرض سیل بی‌پایانی از تبلیغات و دست‌کاری‌های رفتاری قرار می‌گیرد، به‌مرور زمان عادت می‌کند که خود را به‌عنوان یک **مصرف‌کننده‌ی منفعل** تصور کند، نه همچون یک **شهروند** درگیر یا یک موجود منطقی، واجد احساس و اخلاقی با توانایی بنیاد نهادن اصلاحات

سیاسی یا اجتماعی.

در این جامعه‌ی تک بعدی (مارکوزه ۱۹۶۴)، فرهنگ مصرف در هر لحظه به ما اطمینان می‌دهد که آنچه بیش از حقیقت، عدالت یا استدلال اخلاقی مهم است، «آزادی انتخاب» فرد است. در جوامع پیشامدرن، زمین، آسمان، آب، و موجودات زنده، همه با ایماواشاراتی که حاوی معانی پنهانی بود، با انسان «صحبت» می‌کردند. دنیای ساختگی انسان که امروز ما را احاطه کرده است، فقط با خود به زبان کالا صحبت می‌کند. کالاهای مصرفی به‌شکلی مؤثر برای یکدیگر «تبلیغ» می‌کنند و به مصرف‌کننده می‌گویند که از آنجایی که هر چیزی قیمتی دارد، هیچ تفاوت اساسی، اخلاقی یا غیر آن، بین هر کالای معین و کالای دیگر وجود ندارد. هر فروشگاه خرده‌فروشی، هر تبلیغات تلویزیونی به‌عنوان نوعی شعار یا استدلال عمومی عمل می‌کند که به ما می‌گوید منافع شخصی مصرف‌کننده بر همه‌ی دغدغه‌های دیگر غلبه می‌کند. چه من یک «ساندویچ مرغ» یا یک برگر وگن بخرم، این «انتخاب» من است. من «حق» دارم آنچه را که دوست دارم بخرم، و «حق» مرتبط با آن که بخاطر «سبک زندگی» خودم مورد انتقاد قرار نگیرم.

رواج این خط استدلال خصوصی مغالطه‌آمیز و از نظر اخلاقی مخرب تا حدی به توضیح این امر کمک می‌کند که چرا صنایع حیوانات غیرانسانی و جناح راست سیاسی بسیج بخش‌های وسیعی از مردم را علیه جنبش‌های زیست‌محیطی و حقوق حیوانات آسان می‌یابند. گسترش ایدئولوژی آزادی‌خواهانه، خود نشانه‌ای از شی‌وارگی است. اتدیشیدن خارج از سیستم مسلط، هر دم سخت‌تر می‌شود. همان‌طور که لوکاج (۱۹۷۲، ۹۳) نوشت، «ساختار شی‌وارگی به تدریج عمیق‌تر، سرنوشت‌سازتر و قطعی‌تر در آگاهی انسان فرو می‌رود.»

از چنین راه‌های بی‌شماری است که بیگانگی منجر به شی‌وارگی آگاهی و زندگی انسان می‌شود، زیرا انسان‌ها در نظام سرمایه‌داری بیش از پیش خود را با رفتار مشابه ابزار یا «چیزواره» مواجه می‌بینند، کسانی که با سوءظن به‌عنوان منابع بالقوه «خطا» در فرایند انباشت نگرسته می‌شوند. در مورد حیوانات غیرانسانی که در سیستم شی‌وارگی گرفتار شده‌اند چه می‌توان گفت؟

مانند کارگران انسانی، که با آن‌ها مانند «اتم‌های انتزاعی منزوی که کارشان دیگر آن‌ها را مستقیماً و به‌طور ارگانیک به هم نزدیک نمی‌کند» رفتار می‌شود، موجوداتی که تنها رابطه‌شان با یکدیگر «... منحصرأً با میانجی قوانین انتزاعی مکانیسمی که آن‌ها را محبوس می‌کند شکل می‌گیرد» (لوگاچ ۱۹۷۲، ۹۰)، موجودات غیرانسانی نیز از یکدیگر و از طبیعت جدا شده‌اند. میلیون‌ها حیوان غیرانسان مجبور به کار می‌شوند: قاطرها، اسب‌ها، گاوها و فیل‌ها برای کشیدن بار، شیار کردن زمین و حمل انسان‌ها بر پشت خود شلاق زده می‌شوند. کسانی که در دامداری‌های صنعتی بزرگ می‌شوند از هرگونه دسترسی به هوا، آب شیرین یا زمین محروم هستند، آن‌ها تمام زندگی خود را در شرایط کاملاً مصنوعی زندگی می‌کنند و فقط مجاز به رفتارهایی هستند که با نیازهای سرمایه مطابقت داشته باشد. هرگونه اقدام خودانگیخته یا آزادانه توسط هر حیوان، هرگونه اعمال اراده‌ی مستقل، هرگونه اظهار نیاز یا ترجیح غیرمولد یا نادیده گرفته می‌شود، اگر برای تولید بی‌ضرر تلقی شود، یا به‌طرز وحشیانه‌ای سرکوب می‌شود. بنابراین «حیوانات خوب» آن‌هایی هستند که منفعلانه رویه‌های وحشیانه‌ی کارشناسان فنی آزمایشگاه را می‌پذیرند، یا بدون شکایت برای قصابی می‌روند. «حیوانات بد» آن‌هایی هستند که مقاومت یا اقدام به فرار کنند (لینچ ۱۹۸۸). برای سیستم گونه‌پرستی، اعمال رفتار «درست» در غیرانسان‌ها آنقدر اساسی است که بازار ثانویه‌ی عظیمی فقط برای هزاران کالایی که برای کنترل و مجازات آن‌ها استفاده می‌شود وجود دارد: شلاق، گیره‌های برقی، قفس، حصارهای برق‌دار، افسار و چشم‌بند، و لوازم ایجاد محدودیت.

همان‌طور که کارن دیویس (۲۰۱۲، ۳۶) می‌نویسد، «حیوانات غیرانسانی در دامداری‌های صنعتی در دنیایی زندانی می‌شوند که روان آن‌ها از آن نشأت نمی‌گیرد و بر این اساس آن را درک نمی‌کنند و از نظر روانی شبیه آن نیستند.» **شخصیت** یا **وجود** غیرانسان به‌طور کامل در ساختار توتالیتیر خشونت و سلطه گرفتار می‌شود.^۸ در حالی که کارگران انسانی از طریق کار خود انزوا و چندپارگی را تجربه می‌کنند، حیوانات

^۸ تحت سرمایه‌داری، حیوانات کاملاً در فناوری تولید گنجانده شده‌اند. «باربارا نوسکه (به نقل از نایبرت، ۲۰۱۳، ۱۹۰).

غیرانسانی به‌طور مستقیم‌تری با این انزوا و چندپارگی مواجه هستند - با قطعه‌قطعه شدن به معنای واقعی کلمه. اگرچه کارگران انسانی ممکن است مورد آزار و اذیت و در معرض شرایط خطرناک محیط کار قرار گیرند، اما به‌طور معمول به‌عنوان بخشی از فرایند تولید، چاقو خورده، بریده، جوشانده، سوزانده، سر بریده، پوست‌کنده، شکم‌دریده یا زنده‌زنده تکه‌پاره نمی‌شوند، در حالی که با میلیاردها غیرانسان چنین می‌شود. با غیرانسان‌های گرفتار در سیستم کالایی، در واقع کمتر شبیه کارگر رفتار می‌شود تا بردگان، اسیران جنگی و قربانیان نسل‌کشی.

حامیان معاصر کشاورزی ارگانیک و دامداری حیوانات غیرانسانی معتقدند که اشکال کوچکتر، پایدار و سنتی پرورش و کشتار حیوانات غیرانسانی می‌توانند در نهایت جایگزین عملیات فشرده‌ی «دامداری صنعتی» شوند. با این حال، در واقعیت، نودامپروری شبان‌پیشه یا مرتبط با «مصرف محلی» مشتاق بازگشت به روابط ظاهراً اصیل‌تر و با میانجی‌ تکنولوژیکی کمتر میان انسان‌ها و غیرانسان‌ها چیزی بیش از نوعی نوستالژی برای شیوه‌ای از تولید نیست که مدت‌ها پیش توسط سرمایه‌داری ویران شده است. نه‌تنها اشکال غیرشخصی و مکانیزه‌ی کنترل و کشتار غیرانسانی ناپدید نمی‌شوند، بلکه الزامات ساختاری سرمایه‌داری برعکس همیشه خواهان کنترل‌هایی با بی‌رحمی بیشتر و خصلت تهاجمی بیشتر است، به‌ویژه در حالی که شرکت‌ها در تلاش برای پاسخگویی به تقاضای فزاینده‌ی گوشت غیرانسانی در چین و هند و سایر بازارهای در حال توسعه هستند. عملیات دامداری صنعتی در سراسر جهان در حال گسترش است. در همین حال، برخی از شرکت‌ها به‌عنوان بخشی از فرایند موجه‌سازی، به‌سمت خودکارسازی کامل کشتار حرکت می‌کنند، به این معنی که قربانیان غیرانسانی در آینده توسط روبات‌ها کشتار خواهند شد.^۹ آن‌ها بدون لمس دست و خارج از شنوایی

^۹ به‌گفته‌ی سو کو، یک کشتارگاه کاملاً خودکار در حال حاضر در ابوظبی در حال توسعه است (مکاتبات خصوصی، ۱۰ ژوئیه ۲۰۱۶).

گوش یا دیدن چشم انسان فریاد می‌زنند، خون می‌دهند و می‌میرند.^{۱۰} حتی در بخش «گوشت ارگانیک» فروشگاه‌ی، کنترل‌های تمامیت‌خواهانه به یک امر ضروری تبدیل شده است. در برخی از مزارع ارگانیک، امری غیرعادی نیست که برای گوسفندان یا سایر حیوانات غیرانسانی تراشه‌های الکترونیکی در زیر پوست‌شان کاشته شود تا دامداران بتوانند در حین پروار بندی برای بازار، سلامت آنان را کنترل کنند؛ در مزارع ارگانیک دیگر، مزرعه‌داران جوجه‌های «ارگانیک» از نظر ژنتیکی مهندسی‌شده را پرورش می‌دهند و آن‌ها را به‌طور جمعی در اتاق‌های گاز می‌کشند. با هدایت سرمایه، که می‌کوشد بر تمام موانع انباشت غلبه کند، علوم فناوریانه بیش از پیش عمیق‌تر وارد زندگی روزمره می‌شوند و ظرفیت آن‌ها برای جذب جامعه و طبیعت به‌طور یکسان در ساختارهایشان بیشتر می‌شود.

اگر سرمایه‌داری، همان‌طور که لوکاچ (۱۹۷۲، ۸۵) می‌گوید، جهان بشری را «شبهه خود» تغییر می‌دهد، بنابراین اکنون دیگر موجودات طبیعی را نیز شبهه خود تغییر می‌دهد و غیرانسان‌ها را در سطح ژنتیکی به‌منظور تطبیق طبیعت بیولوژیکی آن‌ها با نیازهای در حال تحول سرمایه‌ی مالی کالایی می‌کند. اگرچه انسان‌ها ژنوم گونه‌های دیگر را برای نسل‌ها از طریق اصلاح نژاد انتخابی دست‌کاری کرده‌اند، مهندسی ژنتیک نشان‌دهنده‌ی تشدید اساسی قدرت انسانی در کنترل سرنوشت بیولوژیکی موجودات دیگر است. تغییرات ژنتیکی که زمانی سال‌ها یا حتی قرن‌ها برای پروردن در گونه‌های دیگر به طول می‌انجامید، اکنون می‌توانند تقریباً یک‌شبهه به دست آیند - «سرعت بخشیدن» به نرخ بهره‌کشی غیرانسانی که منعکس‌کننده‌ی چرخه‌ی فشرده‌ی تولید کالاهایی با فناوری پیشرفته است. امروزه عملاً هیچ محدودیت عملی برای انواع دست‌کاری‌هایی که اکنون دانشمندان می‌توانند بر موجودات کالا شده اعمال کنند وجود ندارد. دانشمندان می‌توانند هر ویژگی را که دوست دارند، با «بریدن و چسباندن» رشته‌های DNA از یک گونه یا چندین گونه به بافت جنینی دیگران انتخاب و برگزینند

^{۱۰} یک مسیر فرهنگی مشابه به سمت اشکال واقعی کشتار جمعی را می‌توان در برنامه‌ی پنتاگون برای توسعه‌ی وسایل نقلیه‌ی هوایی بدون سرنشین خودگردان (پهپادها یا هواپیماهای بدون خلبان) و سربازان رباتی که قادر به کشتن بدون نظارت یا کنترل مستقیم انسان هستند مشاهده کرد.

- حتی در میان قلمروها و شاخه‌های تکاملی مختلف که ممکن است مسیرشان صدها میلیون سال قبل از هم جدا شده باشد. **سلب مالکیت هستی‌شناختی**، دزدی و تحریف ماهیت تکاملی و «هستی» حیوانات غیرانسانی، پیامد وحشتناکی است (Weisberg ۲۰۱۳).

صدها ارگانسیم جدید ثبت شده، مانند EnviropigTM - نام تجاری خوکی که با اتصال ژن‌های خوک با ژن‌های موش مهندسی شده است که «قادر است فسفر را به‌طور مؤثرتری هضم کند و در نتیجه نسبت به هم‌تایان اصلاح‌نشده‌ی خود، مدفوع کمتر و آلودگی آب کمتری تولید کند» (Weisberg ۲۰۱۳, ۷۷) - در سال‌های اخیر ظاهر شده‌اند. این سرمایه‌ی مبتکر است که با هدایت این تجاوز به تمامیت و یکپارچگی هستی‌شناختی سایر موجودات، بدن و حتی ذهن موجودات غیرانسانی را نقطه‌ی آغازین برای از بین بردن آخرین محدودیت‌های بیولوژیکی انباشت ثروت کرده است. همان‌طور که یکی از تحلیلگران در Fidelity Investments، یک شرکت خدمات مالی سرمایه‌داری با فناوری بالا، در تبلیغاتی به خود می‌بالید: «در سرتاسر جهان و فراسوی مرزها، دانشگاهیان، کارآفرینان و حتی دانش‌آموزان با بیش از ۵۰۰۰ توالی DNA به‌نام BiobricksTM کار می‌کنند تا ایده‌ها را کشف کنند و ارگانسیم‌هایی جدید ابداع کنند.» «در عرض ۵۰ سال، ما می‌توانیم شکل‌های حیاتی بیشتری نسبت به آنچه تاکنون در طبیعت شناسایی کرده‌ایم، در آزمایشگاه داشته باشیم» (Weisberg ۲۰۱۳, ۶۲). در همین حال، در یک همگرایی سرنوشت‌ساز صنعت بیوتکنولوژی با دولت امنیت ملی، شرکت Biotechnologies Nexia با ارتش ایالات متحده و فرماندهی شیمیایی بیولوژیکی مشترکاً اقدام به کاشت «ژن ابریشم dragline از یک عنکبوت گوی‌باف» در ژن‌های پستانی بزها کردند که باعث ترشح الیاف فوق‌العاده قوی در شیرشان می‌شود، و برای تولید محصولات تجاری مانند BioSteel[®]، ماده‌ای برای استفاده در جلیقه‌های ضد گلوله (Weisberg ۲۰۱۳, ۷۸) به کار می‌رود.

چنین ادغام بی‌تناسب و مضحکی از ماشین‌ها و حیوانات غیرانسانی اکنون به حدی پیشرفت کرده است که حتی آگاهی غیرانسان‌ها نیز از طریق فناوری هیبروت (ربات هیبریدی) در ماشین‌ها ادغام می‌شود. برای مثال، تراشه‌ها و الکترودهای رایانه‌ای را در

مغز کبوترها کاشته‌اند که دانشمندان را قادر می‌سازد تا با استفاده از دسته‌های فرمان رایانه‌ای آن‌ها را به اطراف هدایت کنند، همان‌طور که هوشیاری موش‌هایی در قاره‌های مختلف به‌طور موقت از طریق یک رابط آنلاین الکترونیکی با هم ترکیب شده‌اند. دانشمندان سلول‌های مغز موش را رشد داده و آن‌ها را در بُردهای حافظه‌ی کامپیوتر و دستگاه‌های حسگر ادغام کرده‌اند. همان‌طور که صرف وجود چنین آزمایش‌های جهنمی نشان می‌دهد، این اندیشه که سایر حیوانات ممکن است یکپارچگی نوعی خاص خود را داشته باشند - که رفتار با سایر موجودات آگاه به‌عنوان توالی داده‌ها، اجزایی قابل تعویض، یا ماشین‌ها ممکن است چیزی عمیقاً غیراخلاقی، اگر نگوییم زشت باشد - در پارادایم مفروض علوم سرمایه‌داری امروزی به معنای واقعی کلمه غیرقابل تصور است. این ناتوانی در تشخیص بیش‌ازاین از تفاوت میان دانش زندگی و دانش مرگ، یا تمایز میان سوژه‌ها و اَبژه‌ها، اشخاص و اشیاء، خود نشانه‌ای از شی‌ء‌وارگی است.^{۱۱}

نتیجه‌گیری

رفتار وحشیانه با سایر موجودات زنده‌ی واجد احساس - موجوداتی که قادر به بروز عواطف، ایجاد پیوند با دیگران و حتی عشق هستند - یک هنجار در سراسر فرهنگ بشری است. مطمئناً سرمایه‌داری تنها عامل ستمگری انسان بر سایر موجودات واجد احساس نیست. نیروهای فرهنگی مهم دیگری - سایر سیستم‌های قدرت - در کار

^{۱۱} در سراسر فرهنگ عمومی، ما شاهد فرسایش سیستماتیک تمایزات فلسفی و اخلاقی حیاتی و حافظ زندگی میان ماشین‌ها، گیاهان، حیوانات غیرانسانی و باکتری‌ها هستیم. فیلم‌های علمی تخیلی مانند *Interstellar and Her* نشان می‌دهند که ما می‌توانیم از صمیمیت و ارتباط بسیار بیشتری با رایانه‌ها و روبات‌ها نسبت به موجودات غیرانسانی لذت ببریم. نویسندگان مختلفی اخیراً این دیدگاه اشتباه را دامن زده‌اند که گیاهان حسمند هستند و «هوش» دارند. در همین حال، دانشمندان علوم شناختی، دانشمندان علوم اعصاب و برخی از فیلسوفان تحلیلی، خود آگاهی را به‌عنوان یک توهم، یک «پدیده‌ی همایند» از فرایندهای مکانیکی «رایانه‌ای» که مغز است، توصیف کرده‌اند. چنین تحولاتی تنها در خدمت تقویت این تصور غالب است که حیوانات غیرانسان ماده‌ای صرف هستند، که به میل - یا بهتر است بگوییم، مطابق با نیازهای سرمایه شکل می‌گیرند.

هستند. برای مثال، پویایی سرمایه‌داری از طریق فرهنگ مردسالارانه‌ای گسترده‌تر که برای قرن‌ها زنان را تابع مردان و حیوانات غیرانسانی را تابع انسان‌ها کرده است، تأثیر می‌گیرد (آدامز ۱۹۹۰). ۱۲ گونه‌پرستی و سرمایه‌داری هر دو مصنوعات مردسالاری هستند و هنجارها و رفتارهای جنسیتی را در بر می‌گیرند که بر خلاف منافع غیرانسان‌ها عمل می‌کند. تداوم برتری و امتیاز آرمان‌های مردانه‌ی سلطه و خشونت در فرهنگ ما بر احساسات و آرمان‌های سنتی زنانه مانند شفقت، مراقبت از دیگران، ایثار و غیره، برای مثال، نقش مهمی در تداوم محبوبیت ورزش‌های خونین (شکار و ماهیگیری)، و در کاستن از جذابیت عمومی پیام جنبش حقوق حیوانات مبنی بر همدلی با رنج غیرانسانی ایفا کرده است. اعمال سادیسمی و شکنجه علیه سایر حیوانات - که در دامداری حیوانات غیرانسانی، سیرک‌ها و سایر صنایع گسترده است - معمولاً توسط مردان طبقه‌ی کارگر انجام می‌شود که نشان‌دهنده‌ی پیوندی میان جامعه‌پذیری جنسیتی پسران و مردان، استثمار نیروی کار و گونه‌پرستی است. از آنجایی که گونه‌پرستی و مردسالاری اشکال درهم‌تنیده‌ای از ستم هستند که نسل‌ها یکدیگر را تقویت کرده‌اند، در غیاب برابری کامل زنان و از بین رفتن زهرآگین‌ترین اشکال مردانگی، دورنمای کمی برای غلبه بر سلطه‌ی انسان بر سایر موجودات وجود دارد.

با این حال، علی‌رغم مردسالاری، نژادپرستی، و دیگر ساختارهای قدرت که با گونه‌پرستی تلاقی و به شکل‌گیری آن کمک می‌کنند، سازوکار پیش‌رانه‌ی اصلی گونه‌پرستی امروزه‌ی نظام جهانی سرمایه‌داری باقی مانده است. اگرچه سرمایه‌داری گونه‌پرستی را ایجاد نکرد، اما آخرین موانع فرهنگی و فنی را برای استثمار حیوانات غیرانسانی که در دوره‌های پیشین حداقل محدودیت‌هایی برای مقیاس و شدت استثمار گونه‌پرستانه تعیین کرده بود، از بین برد. ظهور سیستم کالایی هم توانمندی‌های کنترلی و هم بازارهای جدیدی را برای محصولات حیوانی غیرانسانی پدید آورد. استعمار اروپا - تأمین مالی خصوصی سفرهای تجسسی خارجی برای غارت جهان سوم و به

۱۲ همان‌طور که کارول آدامز (۱۹۹۰، ۴۷) اشاره می‌کند، این «مسیر موازی» منجر به «چرخه‌ای از شیء‌انگاری، چندپارگی، و مصرف» هم غیر انسان‌ها و هم زنان می‌شود.

بردگی گرفتن مردمان خارجی - از جمله به تأسیس صنعت «احشام» در قاره‌ی آمریکا و جهانی شدن واقعی بازارهای محصولات حیوانی غیرانسانی منجر شد.^{۱۳} صنعتی شدن و همراه با آن نوآوری‌های فنی در تولیدمثل جنسی، ایجاد محدودیت، حمل‌ونقل، کشتار، و ذخیره‌سازی (از طریق یخچال) حیوانات غیرانسانی مقیاس‌های کاملاً جدیدی از بهره‌کشی و کشتار را ممکن کرد. مهم‌تر از همه، ظهور روابط جدید سرمایه‌داری - انحصار صنعت شرکتی، ایجاد بازارهای مصرف انبوه، و مداخله‌ی دولت سرمایه‌داری در یارانه دادن به صنایع حیوانی غیرانسانی - بود که گسترش فوق‌العاده‌ی محصولات حیوانی غیرانسانی را که در قرن بیستم و بیست‌ویکم شاهدش هستیم ممکن کرد.

نیازی نیست که ما اشکال گذشته‌ی روابط استثمارگرانه‌ی انسان - حیوان را در ادوار پیشین رمانتیک کنیم تا مشاهده کنیم که تحت مناسبات سرمایه‌داری مدرن، سایر موجودات زمین دچار سقوط واقعاً مصیبت‌باری شده‌اند. تحکیم سرمایه‌داری به یک سیستم تولید جهانی مغایر با تمام حیات حیوانی روی زمین منجر شده است. سرمایه‌داری مغایر با زندگی حیوانی (از جمله زندگی حیوانی انسان) است زیرا موجودات زنده را به وضعیت کالا تقلیل می‌دهد؛ زیرا نظم اکولوژیکی را تخریب و از هم می‌گسلد و شرایط لازم برای بقا و شکوفایی خود زندگی را از بین می‌برد؛ زیرا تمدنی «ماشینی» ایجاد می‌کند، یک سیستم تولید فناوری‌شده، که در آن، موجودات آسیب‌پذیر - از جمله انسان‌ها - صرفاً به‌عنوان ماده‌ای صرف در نظر گرفته می‌شوند که باید پذیرای میل و خواسته‌ی سرمایه شوند؛ زیرا دموکراسی را فاسد و از دولت به‌عنوان سلاحی علیه ناتوانان استفاده می‌کند؛ زیرا دامنه‌ی قدرت و نفوذ شرکت‌ها را بر زندگی انسان در سراسر جامعه افزایش داده و گسترش می‌دهد؛ زیرا انسان‌ها را از یکدیگر و از سایر موجودات بیگانه می‌سازد؛ زیرا تمایز میان سوژه‌ها و اشیاء، اشخاص و چیزها را در هم می‌آمیزد یا محو می‌کند؛ زیرا یک طبیعت ساختگی «دوم» ایجاد می‌کند که ما را از سایر موجودات طبیعی بیگانه می‌کند و به‌سمت اشتباه گرفتن ساختارهای فرهنگی و

^{۱۳} همچنین نایبرت (۲۰۰۲، ۲۰۱۳) را ببینید.

تاریخی با واقعیت‌های بدیهی و تغییرناپذیر سوق می‌دهد؛ زیرا ما را از نظر روانی و رفتاری چون مصرف‌کنندگان منزوی و خودخواه «هویت می‌دهد» یا می‌سازد، بنابراین ظهور اشکال جدید و جایگزین فرهنگ و توسعه را خنثی می‌کند، اشکالی که با تصویری از خودمان به‌عنوان موجوداتی آزاد که قادر به شفقت، تأمل اخلاقی و عقلانیت فراگیر هستند سازگارترند.

این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان بر چنین سیستم خشونت همه‌جانبه‌ای غلبه کرد، و آیا نظام پسا‌سرمایه‌داری یا سوسیالیستی لزوماً با سایر حیوانات مهربان‌تر خواهد بود؟ این واقعیت که ده‌ها میلیارد حیوان دیگر که در صنعت سرمایه‌داری مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند، نه برای برآوردن نیازها یا احتیاجات انسان، بلکه برای تولید سود به وجود آمده‌اند، زمینه‌هایی را برای امیدواری، هرچند شاید نه خوش‌بینی، نشان می‌دهد. اگر نظام گونه‌پرستانه صرفاً برون‌زدن خواست‌های اصیل انسانی، بیان نیازهای ضروری ما از زندگی بود، مقاومت در برابر آن یا زیر سؤال بردن آن، مانند مخالفت با تنفس هوا یا نوشیدن آب، امری بی‌بهره بود. با این حال، از آنجایی که نظام گونه‌پرستانه در حقیقت ساخته‌ی فرهنگ است، ممکن است در تئوری کنار گذاشته و با سیستم عادلانه‌تر دیگری جایگزین شود، به همان شیوه‌ای که نهاد برده‌داری، که مدت‌ها به‌عنوان یک امر طبیعی و تغییرناپذیر از زندگی انسان تلقی می‌شد، تا حد زیادی از بین رفته است.

اما سرمایه‌داری زمینه‌ی متناقضی را برای کنشگری اجتماعی و اصلاحات فراهم می‌کند. از یک سو، سرمایه‌داری تمایل دارد روابط و هنجارهای سنتی را تضعیف کند، در نتیجه فضا را برای اشکال جدید فرهنگ و ارزش‌های جدید باز می‌کند. جنبش حقوق حیوانات غیرانسانی در واقع وجود خود را تا حدی مدیون ظهور روابط سرمایه‌داری است، تا آنجا که تحولات اجتماعی ناشی از سرمایه‌داری نظام‌های اعتقادی سنتی و اشکال حکومت را کنار زد و در نتیجه شرایط (ناهموار) را برای آموزش توده‌ای، حاکمیت قانون و دموکراسی نیابتی هموار کرد. اما از سوی دیگر، سرمایه‌داری نهادهای دموکراتیک را تضعیف و طبیعت را از هم‌گسسته کرده و نیازها و خواسته‌های کاذب و ویرانگر را در مردم پرورش می‌دهد. گرایش‌های بحرانی سرمایه‌داری با پیچیده کردن

این تصویر، در عین حال موجد هم فرصت‌ها و هم خطرات می‌شود. همان‌طور که مشکلات اکولوژیکی مرتبط با دامداری حیوانات غیرانسانی بدتر می‌شود، می‌توانیم روزنه‌های جدیدی را برای حمایت از حیوانات غیرانسانی پیش‌بینی کنیم - فرصت‌های جدیدی برای آموزش عموم شهروندان در مورد ماهیت واقعی سیستم گونه‌پرستانه. در عین حال، از هم‌پاشیدگی نظم قدیم سرمایه‌داری همچنان بسیاری از مردم را به ترس و درگیری سوق خواهد داد، زیرا منابع طبیعی رو به کاهش است و طبقات قدرتمند به دنبال مهار آرزوهای اکثریت فزاینده‌ی انسان‌هایی هستند که فقیر و ناتوان نگه داشته شده‌اند. در همین حال، شرکت‌ها، دولت و جنبش‌های سیاسی جناح راست به مخالفت با حقوق حیوانات ادامه می‌دهند و به دنبال جلوگیری از شکل‌گیری فرهنگ جدید و حیات‌بخش هستند. در مورد اینکه آیا حیوانات غیرانسانی لزوماً تحت یک شیوه‌ی زندگی اقتصادی و سیاسی پسا سرمایه‌دارانه یا سوسیالیستی وضعیت بهتری خواهند داشت، پاسخ به چنین سؤال پیچیده‌ای به ماهیت سیستم سوسیالیستی که جایگزین آن خواهد شد و به مفروضات ایدئولوژیک و فرهنگی موجود در درون چنین سیستمی بستگی دارد. بنابراین، کار و وظیفه‌ی پژوهشگران و کنشگران عدالت اجتماعی در همه‌جا برای روشن ساختن این پرسش‌ها و تلاش برای توسعه‌ی یک نظام سوسیالیسم دموکراتیک غیرگونه‌پرست، که در آن تمام حیوانات، چه انسان و چه غیرانسان به تساوی، اجازه‌ی زندگی در کرامت و آزادی داشته باشند، باقی می‌ماند.

منابع

Adams, Carol. ۱۹۹۰. *The Sexual Politics of Meat: A Feminist-Vegetarian Critical Theory*. New York: Continuum.

Austen, Ian. ۲۰۱۱. "Canadians Outraged After Report of Mass Killing of Sled Dogs," *The New York Times*, February ۱. Accessed September ۷, ۲۰۱۶, from <http://www.nytimes.com/۲۰۱۱/۰۲/۰۲/world/americas/۰۲dogs.html>.

Bell, Donald D., and William D. Weaver, Jr. (eds.). ۲۰۰۲. *Commercial Chicken Meat and Egg Production*. Norwell,

MA: Kluwer Academic Publishers.

Bosman, Julie. ۲۰۱۶. “North Dakotans Reconsider a Core Value,” *The New York Times*, June ۱۳.

Center for Biological Diversity. ۲۰۱۶. “۳.۲ Million Animals Killed by Federal Wildlife- Destruction Program in ۲۰۱۵.” Press release of the Center for Biological Diversity, June ۲۰. Accessed September ۷, ۲۰۱۶, from https://www.biologicaldiversity.org/news/press_releases/۲۰۱۶/wildlife-services-۰۶-۲۰-۲۰۱۶.html.

Cutts, Steve, director. ۲۰۱۲. *Man*. United Kingdom. Accessed September ۷, ۲۰۱۶, from <https://www.youtube.com/user/steviecutts>.

Davis, Karen. ۲۰۱۲. “The Procrustean Solution to Problems of Animal Welfare.” In John Sanbonmatsu (ed.), *Critical Theory and Animal Liberation*. Lan- ham, MD: Rowman & Littlefield.

Harvey, David. ۲۰۰۴. “The ‘New’ Imperialism: Accumulation by Dispossession.” In

Socialist Register. Vol. ۴۰. New York: Monthly Review Press.

Horkheimer, Max, and Theodor W. Adorno. ۲۰۰۲. *The Dialectic of Enlightenment*. Gunzelin Schmid Noerr (ed.); Edmund Jephcott (Trans.). Stanford, CA: Stanford University Press.

Lukàcs, Georg. ۱۹۷۲. *History and Class Consciousness: Studies in Marxist Dialectics*. Cambridge, MA: MIT Press.

Lynch, Michael. ۱۹۸۸. “Sacrifice and the Transformation of the Animal Body into a Scientific Object: Laboratory Culture and Ritual Practice in the Neuro- sciences.” *Social Studies of Science*, ۱۸(۲): ۲۶۵–۲۸۹.

Marcuse, Herbert. ۱۹۶۴. *One-Dimensional Man*. Boston: Beacon Press.

Marx, Karl, and Frederick Engels. ۱۹۷۰. *The German Ideology*. C.

J. Arthur (ed.).

New York: International Publishers.

Marx, Karl. ۱۹۷۸. "Economic and Philosophical Manuscripts." In Robert C. Tucker (ed.), *The Marx-Engels Reader*, ۲d Ed. Princeton, NJ: Princeton University Press.

Marx, Karl. ۱۹۷۸a. "The Secret of Capitalist Primitive Accumulation." *Capital*, Vol. ۱, in Robert C. Tucker, (ed.), *The Marx-Engels Reader*, ۲d Ed. Princeton, NJ: Princeton University Press.

Moss, Michael. ۲۰۱۵. "U.S. Research Lab Lets Livestock Suffer in Quest for Profit," *The New York Times*, January ۱۹. Accessed September ۷, ۲۰۱۶, from http://www.nytimes.com/۲۰۱۵/۰۱/۲۰/dining/animal-welfare-at-risk-in-experiments-for-meat-industry.html?_r=۰.

Mulvany, Lydia. ۲۰۱۵. "The U.S. Is Producing a Record Amount of Milk and Dump- ing the Leftovers," *Bloomberg*, July ۱. Accessed September ۷, ۲۰۱۶, from [http://www.bloomberg.com/news/articles/۲۰۱۵-۰۷-۰۱/milk-](http://www.bloomberg.com/news/articles/۲۰۱۵-۰۷-۰۱/milk-spilled-into)

[-manure-pits-as-supplies-overwhelm-u-s-dairies.](#)

Nibert, David A. ۲۰۰۲. *Animal Rights/Human Rights*. Lanham, MD: Rowman and Littlefield.

Nibert, David A. ۲۰۱۳. *Animal Oppression and Human Violence*. New York: Colum- bia University Press.

Noske, Barbara. ۱۹۹۷. *Beyond Boundaries: Humans and Animals*. Montreal: Black Rose Books.

Oxfam. ۲۰۱۶. *An Economy for the ۱٪* (report), January. Accessed September ۳, ۲۰۱۶, from https://www.oxfam.org/sites/www.oxfam.org/files/file_attachments/bp۲۱۰-economy-one-percent-tax-havens-۱۸۰۱۱۶-en_۰.pdf.

Rabobank. ۲۰۱۶. “Chickens, Cows, and Pigs... Oh My!” August. Accessed September ۷, ۲۰۱۶, from <https://research.rabobank.com/far/en/sectors/animal-protein/chicken-cows-and-pigs-oh-my.html>.

Ryan, Chloe. ۲۰۱۵. “Chinese Five-Year Plan Impacts on Meat Industry.” *Global Meat News*, November ۹. Accessed September ۷, ۲۰۱۶, from <http://www.globalmeatnews.com>.

Sanbonmatsu, John. ۲۰۱۴. “The Animal of Bad Faith.” In John Sorenson, *Critical Animal Studies: Thinking the Unthinkable*. Toronto, Canada: Canadian Scholars Press.

Singh, Shruti Date. ۲۰۱۵. “China Culling ۱۰۰ Million Hogs Means Record Pork Imports.” *Bloomberg*, August ۱۸, ۲۰۱۵. Accessed September ۷, ۲۰۱۶, from [http://www.bloomberg.com/news/articles/۲۰۱۵-۰۸-۱۸/china-culling-۱۰۰](http://www.bloomberg.com/news/articles/۲۰۱۵-۰۸-۱۸/china-culling-۱۰۰-million-hogs-means-record-pork-imports)

-million-hogs-means-record-pork-imports.

Weisberg, Zipporah. ۲۰۱۳. *Animal Dialectics: Towards a Critical Theory of Animals and Society*. Dissertation. York University, Toronto.